

بررسی نگرش، رویکرد و روش حکا م ل م در گذر زمان

آنچه می خوانید نکات اصلی بررسی و جمع بندی نقادانه از خط ایدئولوژیک و سیاسی و عملی حاکم بر حزب کمونیست ایران (م ل م) است. این جمع بندی نتیجه و سنتز بحث و جدل هایی است که جمعی از جدادشگان از این تشکیلات طی یک دوره فشرده به پیش بردند. تا آنجا که امکان داشت مهمترین اسناد حکا م ل م را جمع آوری و مطالعه کردیم. تلاش مان این بود که تحلیل ها و نقدها را با ارائه نمونه از نوشته هایی مستند کنیم که انتشار بیرونی داشته و برای همگان قابل دسترسی است. تذکر این نکته لازم است که لینک اینترنتی اسناد در پانویس هر صفحه در شهریور ماه ۱۴۰۰ استخراج شده و در آن تاریخ، قابل دسترس بوده است.

یک تاکید ضروری. با توجه به اینکه حکا م ل م از چند سال پیش مدعی انجام یک گسست کیفی از «التقاط» موجود در اندیشه و عمل گذشته خود شده و بر این پایه، اسناد جدیدی را در زمینه دورنما و اهداف و استراتژی اش انتشار داده قاعدتا ما نیز می بایست نقد خود را بر همین ها متمرکز می کردیم. اما با توجه به دیرپایی نگرش، رویکرد و روش های حاکم بر حکا م ل م، نمی شد به سادگی از کنار ادعای «گسست از التقاط» عبور کرد. محک زدن این ادعا، مرور حیات سی و چند ساله این جریان را در تئوری و پراتیک و از خلال اسناد اصلی و تعیین کننده اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) و سپس حکا م ل م الزامی می کرد. برای سهولت کار، این تاریخچه را به چند مرحله (با شرایط و تضادهای متمایز) تقسیم کردیم و کوشیدیم مهمترین موضوعات و گویاترین اسناد تشکیلات در هر مرحله را بررسی کنیم.

شروع مرحله اول را سال ۱۳۶۴ قرار دادیم. مقطعی که بعد از سه ضربه پلیسی متوالی تعیین کننده بر پیکر اتحادیه کمونیست های ایران [۱۳۶۱، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۴]، فرایند بازسازی تشکیلات توسط بازماندگان در تبعید (که کردستان عراق را هم شامل می شد) آغاز می شود. جمع بندی کمیته سیاسی تشکیلات قبل از ضربه سوم، در حقیقت ویژه (بهمن ماه ۱۳۶۳)^۱ انتشار خارجی پیدا می کند. این جمع بندی، راه انقلاب را آمیزه ای از قیام شهری و جنگ منطقه ای می داند و با تز محاصره شهرها از طریق روستا مرزبندی دارد. انتشار حقیقت دوره دوم (۱۳۶۴) با مقاله بلندی تحت عنوان «در راه تدفین جمهوری اسلامی» که شبیه یک مانیفست سیاسی و ایدئولوژیک است^۲، آغاز می شود. جزوه مهم «با سلاح نقد»^۳، دو مقاله پیاپی و متناقض «طبقه کارگر و قدرت سیاسی» (حقیقت شماره های ۳ و ۴)^۴، اسناد مربوط به ایدئولوژی تشکیلات (مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم) و استراتژی (محاصره شهرها از طریق دهات به عنوان راه انقلاب) (حقیقت شماره ۱۸ در سال ۱۳۶۹)^۵ در همین دوره منتشر می شود. انتشار دو سند «ایدئولوژی» و «استراتژی»، نقطه جدایی قطعی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از جمع بندی های کمیته سیاسی اتحادیه در ۱۳۶۳ است. به یک معنا، در فاصله ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ امر بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آغاز و به انجام می رسد.

^۱ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_haghighat1_vizhenamh_1363.pdf

^۲ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_haghighat_01.pdf

^۳ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_ba_selahe_naghd.pdf

^۴ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_haghighat_03.pdf

https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_haghighat_04.pdf

^۵ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthaye_iran_haghighat_18_b.pdf

در همین مرحله، از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۰ اینجا و آنجا شاهد تلاش هایی هستیم که از دید رهبری، اتحادیه کمونیست ها را به موقعیت ایجاد (یا اعلام) یک حزب مائوئیستی و همزمان تدارک جنگ خلق خواهد رساند. توجه و تمرکز بر جنبش زنان، تلاش برای متحد کردن و جهت دادن به این جنبش و تاثیرگذاری بر کل جنبش چپ در زمینه مساله زن [از طریق سازمان زنان هشت مارس^۶] در همین مقطع انجام می شود. با تهیه پیش نویس برنامه حزب^۷ و تدارک و برگزاری کنگره موسس حکا م ل م، این مقطع و کل مرحله اول به پایان می رسد.

مرحله بعد، فعالیت های نظری و عملی تحت نام حکا م ل م (از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۸) را در بر می گیرد. در این مرحله جهتگیری ها و گام های طراحی شده در کنگره موسس به بوته آزمایش گذاشته می شود. پروژه هایی در ارتباط با جنبش چپ دانشجویی و جنبش زنان و جنبش کارگری به اجراء در می آید. در همین مرحله است که در سطح بین المللی، با شکست انقلاب مائوئیستی در نپال، بحران و انحلال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از یک طرف و تدوین سنتز نوین کمونیستی توسط باب آواکیان به صورت یک بدنه تئوریک جامع از طرف دیگر روبرو می شویم. هم زمان با این تحولات، شاهد بروز گرایش یا نوسان بین تئوری های تجدیدنظرطلبانه شبه مارکسیستی و مارکسیست فمینیستی در رهبری حکا م ل م هستیم. بن بست نظری و عملی تشکیلات در شرایط مساعد خیزش ۱۳۸۸، ناتوانی در سازماندهی و انباشت نیرو و تاثیرگذاری سیاسی، نقطه نهایی این مرحله است.

مرحله سوم (از ۱۳۸۸ تا ۱۳۶۹) با پراکندگی و عدم انسجام در سیاست ریزی، رخوت و جهت گم کردگی ایدئولوژیک و بحران درونی حکا م ل م مشخص می شود. در عین حال، پروژه های جدید انتشاراتی نظیر نشریه آتش و یک پروژه سازماندهی غیرحزبی دیگر تحت عنوان شورای جوانان چپ (حول نشریه رادیکال) در خارج از کشور کلید می خورد. همه این ها همراه است با بروز تک جوش های مخالفت و انتقاد از بن بست های عملی و ناتوانی ها و روش های نادرست رهبری در سطوح مختلف تشکیلات. چگونگی مواجهه حکا م ل م با خیزش ۱۳۸۸ و عملکرد تشکیلات در ارتباط با وظایف سنگین انقلابی، آنهم در شرایط مساعدی که سال ها انتظارش را می کشید از مهم ترین مسائل مورد مشاجره است. به دنبال یک دوره مبارزات نظری - سیاسی درونی و سرانجام جدایی بخشی از کادرها و اعضاء و هواداران از تشکیلات، این مرحله به پایان می رسد. به فاصله کوتاهی بعد از این جدایی، اسناد جدید حکا م ل م با عناوین مانیفست، سند استراتژی و پیش نویس قانون اساسی انتشار خارجی می یابد. بعد از گذشت دو سال و اندی از نشر بیرونی این اسناد، پلنوم ۱۱ رهبری حکا م ل م با انتشار سندی داخلی تلویحا نکاتی انتقادی را نسبت به آنها مطرح می کند که این نکات اخیرا در حقیقت ارگان حکا م ل م انتشار پیدا کرده است.^۸

همانطور که خواهید دید، در این بررسی و جمع بندی به حداکثر تلاش کرده ایم به دور از تعصب و یکجانبه نگری به چند دهه فعالیت این جریان با علم به محدودیت های واقعی و موانع عینی که در برابرش قرار داشت بپردازیم. اما پیش از ورود به بحث، لازم می بینیم

^۶ <http://8mars.com/single-blog.php?c=1002&id=6333>

^۷ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hagh_3_01.pdf

^۸ [https://www.peykeiran.com/userfiles/file/HGh85%20\(1\).pdf](https://www.peykeiran.com/userfiles/file/HGh85%20(1).pdf)

<https://www.peykeiran.com/userfiles/file/haghighat86.pdf>
<https://cpimlm.org/1398/08/29/%D8%A7%D9%86%D8%A8%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D9%86%DB%8C%D8%B1%D9%88-%D9%88-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%DB%8C-%D8%A8%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D9%86%D9%82%D9%84%D8%A7%D8%A8/>

هدف خود را از انتشار این نوشته خاطر نشان کنیم. یکم، هدف از این بررسی و جمع‌بندی صرفاً اعلام موضع در مخالفت با حکام ل م نیست. درس‌هایی که از تجربه فعالیت در حکام ل م گرفته ایم نیز مختص به خود ما و یا جمع «مائوئیست‌ها» نیست. دوم و مهم‌تر اینکه، جدایی ماز این تشکیلات (آن هم در بحبوحه پراکندگی و ضعفی که دامنگیر نیروهای چپ و منتسب به کمونیسم است)، تصمیمی سرسری و با اما و اگر نبود. این تصمیم، بیان احساس مسئولیت جدادگان در قبال تعهدات و الزاماتی است که در برابر هر کمونیست انقلابی وجود دارد. معتقدیم که ادامه حضور زیر آن چتر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، ما را از درک و پیشبرد آنچه باید انجام شود باز می‌داشت. اینک با توضیح دلایل جدایی مان در سطح جنبش، ما مسئولیت این تصمیم تعیین‌کننده را به دوش می‌گیریم. اعلام علنی جدایی، نشانه‌ای از جدیت ما در تداوم مسیری است که انتخاب کرده ایم و برای هموار کردنش تلاش می‌کنیم. به نظر ما نقد نگرش و رویکرد و روش‌های نادرست حاکم بر حکام ل م می‌تواند و می‌باید به تعمیق و تدقیق و تصحیح نگاه خودمان به انقلاب اجتماعی و وظیفه تدارک آن خدمت کند. در این مسیر انقلابی، به جمع‌بندی‌های عمیق و سنتز راهگشایی که باب آواکیان از تجارب مثبت و منفی انقلابات سوسیالیستی گذشته و به طور کلی جنبش‌های انقلابی از دوران مارکس تاکنون ارائه کرده اتکاء می‌کنیم. نکته آخر این که، گسست از سیستم فکری حاکم بر حکام ل م شرایط و امکانی را فراهم کرده تا ظرفیت‌ها، جوانه‌ها و جهت‌گیری‌های پیشرو و مثبت در حرکت زنده و پویای مبارزات طبقاتی و اجتماعی و تلاش‌های فکری گوناگون بر این بستر را با نگاهی بازتر و عمیق‌تر ببینیم و دنبال کنیم.

مرور بر مرحله اول (از شروع دوره بازسازی ۱۳۶۴ تا پایان تدارک‌کنگره موسس ۱۳۸۰)

آغاز این مرحله با دو عامل رقم می‌خورد. یکم، روشن نشدن ابعاد و به سرانجام نرسیدن مبارزه‌ای که بر سر جمع‌بندی و سنتز مبارزه مسلحانه سربداران و شکست قیام بهمن ۱۳۶۰ آمل در صفوف بازماندگان تشکیلات به راه افتاده بود. ضربه گسترده پلیسی که درست بعد از پایان شورای چهارم اتحادیه کمونیست‌ها (۱۳۶۲) اتفاق افتاد در این بی‌سرانجامی دخیل بود. دوم، مواجهه کمیته رهبری شکل گرفته در سال ۶۳ با جمع‌بندی‌ها و جهت‌گیری‌های عمومی جنبش مائوئیستی^۹ افشاده شده در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی^۹ و انتقاداتی که برخی از رفقای بین‌المللی در ارتباط با خط ایدئولوژیک و سیاسی و عملکرد اتحادیه کمونیست‌ها در دوران تحولات ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مطرح می‌کردند.

برای اینکه تصویری کلی از موقعیت ذهنی تشکیلات و گرایش‌های درونی‌اش در مقطع ۱۳۶۴ داشته باشیم باید به سند گزارش سیاسی رهبری در سال ۱۳۶۳ (قبل از ضربه سوم) رجوع کنیم. این سند، دو نکته اصلی دارد^{۱۰}: یکم، عطف توجه به مباحث تازه آموخته تئوریک در نقد تدریج‌گرایی و محدودنگری و اکونومیسم - توجهی که حاصل تماس تشکیلات با جنبش بین‌المللی کمونیستی است. دوم، عطف توجه به فرایند بحران انقلابی ۵۷ و سال‌های پس از آن و درس‌های تجربه سربداران. در چنین فضای فکری است که گزارش ۶۳ به صراحت راه محاصره شهرها از طریق روستا را رد می‌کند و آمیخته‌ای از قیام شهری و جنگ منطقه‌ای را پیش می‌گذارد. در عین حال، مائوئیسم را صرفاً با نیمه فتودال - نیمه مستعمره دانستن جامعه و پیروی از الگوی راه محاصره شهرها از طریق روستا معنا می‌کند و بر این اساس، چنین موضعی می‌گیرد: «اصول مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون دیگر در جوابگویی به برخی تغییر و تحولات نوین در جهان به طور عام و پیشروی پروسه انقلاب در کشورهایی مانند ایران به طور خاص کفایت نمی‌کند.»

^۹ https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/bayanie_internasional.pdf

^{۱۰} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthave_iran_haghighat_l_vizhenameh_1363.pdf

یا در جای دیگری از این سند، روشن بینی هایی را در مورد مناسبات نیروی پیشاهنگ با جنبش ها و مبارزات توده ای مشاهده می کنیم که حاصل دست و پنجه نرم کردن با تضادها در بحبوحه بحران انقلابی جامعه است: «جنبش توده ای تحت رهبری بالایی ها، خواسته هایی ماهیتاً متفاوت از خواسته های بالایی ها دارد. بدین ترتیب جنبش توده ای خود مصالح مادی کنار زدن رهبری غیرپرولتاری و اعمال رهبری کمونیستی را فراهم می آورد. با متوهم خواندن توده های به مبارزه روی آورده، قادر به زائل کردن توهم واقعی توده ها نخواهیم بود. توده ها را از یک مسیر خود به خودی نمی توان به یک مسیر کاملاً سازمان یافته و آگاهانه کشید ولی لاقلاً می توان جهت داد. این استدلال که این خیزش ها نقشه مند و آگاهانه نیستند و یا مربوط به طبقات دیگرند و به ما چه مربوط، قلابی است.»

اما یک جنبه شگفت انگیز گزارش سیاسی ۶۳ بی توجهی مطلق نسبت به جنگ جاری ایران و عراق در آن مقطع و تاثیرات ایدئولوژیک و سیاسی اش بر جامعه است. در این سند، جنگ هیچ جایی در تحلیل از شرایط مشخص پیدا نمی کند. این در حالی است که جنگ با عراق در آن مقطع، ذخیره مهم طبقه حاکم برای حفظ سلطه و مشروعیتش در جامعه و شاید موثرترین عامل ایدئولوژیک به نفع رژیم است و به ویژه نقش غیر قابل انکاری در بسط نفوذ جمهوری اسلامی در مناطق روستایی فارس - شیعه بازی می کند. بی توجهی به این واقعیت، نشانه یک ذهنیگری قوی است که ترجیح می دهد معضلات موجود در راه تدارک و برپایی جنگ انقلابی را کمتر از آنچه واقعا هست ببیند. این گرایشی است که در گام های بعدی نیز به شکل های مختلف بروز می کند. در همان گزارش ۶۳ ذهنیگری به طور فشرده در درکی که از انقلاب ارائه شده نیز جلوه گر است. در آنجا از بکار بردن عبارت «شکست انقلاب ۵۷» پرهیز شده و به جایش فرمولبندی «عقب نشینی انقلاب» یا «شکست موقتی انقلاب» بکار رفته است. در آن مقطع، رهبری اتحادیه استفاده از عبارت شکست انقلاب را نشانه پاسیویسم تلقی می کند. به طور کلی، انقلاب در اسناد آن مقطع اتحادیه نه به معنی فرایند مشخص و تعریف شده ای از دگرگونی عینی و ذهنی جامعه (که می تواند پیشروی کند و به پیروزی برسد، یا نیمه کاره بماند و سقط شود) بلکه به عنوان عنصر ذهنی یا ایده و عمل نیروهای انقلابی بکار برده می شود. با همین درک، گزارش ۶۳ مبارزه مسلحانه سربداران را «آخرین تعرض متقابل جدی انقلاب به ارتجاع» ارزیابی می کند. این درک ذهنیگرایانه از مقوله انقلاب، ریشه دار و جا افتاده است و بعدها هم در ارزیابی از تناسب قوای طبقاتی (آرایش نیروهای سیاسی) و تعیین و ترسیم وظایف به نمایش در می آید.

اما بعد از ضربه سوم (۱۳۶۴) و از دست رفتن بخشی بزرگی از رهبران و فعالان تشکیلات در ایران، رهبری اتحادیه کمونیست ها عملاً مضمون و ابعاد مبارزه ای که تشکیلات را در شورای چهارم تا حد دو پارگی رسانده بود مسکوت می گذارد و از به بحث گذاشتن اسناد مهم مربوط به آن مبارزه در بدنه تشکیلات (که اقدامی لازم در فرایند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی است) خودداری می کند.^{۱۱} همزمان، برخی انتقادات از خط راست روانه اتحادیه (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰) در قبال جمهوری اسلامی، دفاع از اشغال سفارت آمریکا، تعطیل کردن تشکیلات در کردستان و شرکت در جنگ ایران و عراق را می پذیرد و بر این اساس، سند «با سلاح نقد» را انتشار می دهد.

^{۱۱} همین جا باید به این نکته اشاره کنیم که تجربه سربداران علیرغم نقدی که در چارچوب خط نظامی او با اتکاء به مبانی استراتژی جنگ درازمدت توده ای [به آن صورت گرفت در اندیشه تشکیلات و تبلیغات بیرونی اش جایگاهی اسطوره ای یافت و به «سند حقانیت خط اتحادیه» در برابر دیگر نیروهای جنبش چپ تبدیل شد. این رویکرد، راه نقد علمی از جوانب سیاسی و ایدئولوژیک تجربه سربداران و در نتیجه درس آموزی عمیق از آن را بست و جلو شکوفایی مباحثات و مبارزات درون تشکیلات را حول جمع بندی از این پراتیک تعیین کننده در حیات اتحادیه کمونیست ها گرفت. نتیجه آن شد که سربداران به ابزاری برای تهییج و بسیج ایدئولوژیک تقلیل پیدا کرد؛ تا جایی که حتی در نشریات اخیر حکام م ل م هم آن را با تجربه کمونارهای پاریس قیاس می کنند. رجوع کنید به:

کنار گذاشتن مباحث و مبارزات درونی مربوط به سرداران که مستقیماً به مقولات مربوط به استراتژی و راه انقلاب در ایران و موضوع ساختار و رابطه شهر و روستا گره خورده، همراه است با تمایل به پذیرش یک الگوی حاضر و آماده و رایج در جنبش مائوئیستی بین المللی. منظورمان الگوی محاصره شهرها از طریق روستا بر پایه تحلیل نیمه فئودال - نیمه مستعمره از ساخت جامعه است که علیرغم برداشت‌ها و مضامین مختلف در چند کشور جهان سومی (مثل پرو و هند و ترکیه) در حال اجراست و ظاهراً جواب می‌دهد. چنین شرایطی به شکل‌گیری و جا افتادن گرایش‌های دگماتیستی - ذهنی‌گرایانه - الگوبردارانه در رهبری جدید کمک می‌کند. تکیه زدن به پاسخ‌های عام از پیش آماده، با توجه به ناتوانی‌های تئوریک - تحلیلی رهبری جوان در آن مقطع، تا حدی اجتناب‌ناپذیر است. اما مشکلی که بروز می‌کند و شدت می‌گیرد، عادت این رهبری به «آماده‌خواری» و تبدیل کردنش به یک روش است. مشکلی که عام‌گویی و تشدید ذهنی‌گرایی را در بر دارد.

حقیقت شماره یک (دوره دوم) در سال ۱۳۶۴ را می‌توان نمونه فشرده‌ای از ذهنی‌گرایی در تحلیل، و دگماتیسم و سکتاریسم در سیاست و رفتار تشکیلات دانست که بعدها نیز چون نخ تسبیحی در کل تاریخچه حکام م ل م به چشم می‌آید. در این مقاله با احکامی بی‌ارتباط با واقعیت عینی آن روز جامعه ایران روبرو می‌شویم. مانند اینکه «گلولی جمهوری اسلامی را باید فشرده... مردم هوشیار و قهرمان ما این واقعیت را قویاً احساس می‌کنند. همه صحبت‌ها بر سر این است که مراسم خاکسپاری جمهوری اسلامی چگونه و توسط چه نیرویی باید برگزار شود.» این نه یک تحلیل علمی مستند از تضادهای اجتماعی و درجه تنش‌های سیاسی و سطح آگاهی و هوشیاری مردم در آن مقطع تاریخی، بلکه صرفاً پروپاگاندا با هدف بالا بردن روحیه مخاطبان است. در ادامه، مقاله به شکلی ناخواسته به ذهنی بودن تحلیل خود اعتراف می‌کند: «جمهوری اسلامی تثبیت ناشدنی است، این حکم مفهومی سیاسی - اجتماعی دارد. در ذهن نسل برخاسته از دل انقلاب، تثبیت ناشدنی است!» تحلیل مقاله از جنگ ایران و عراق هم خالی از ذهنی‌گرایی نیست چرا که با اتکاء به این نکته صحیح که «تثبیت اوضاع و آرامش طولانی در منطقه غیرممکن گشته»، به غلط امکان پایان یافتن جنگ را نفی می‌کند و تنها امکان «آتش بس موقتی» را جزء احتمالات می‌گنجاند.

مقاله به اهمیت و ضرورت شعارهای تاکتیکی برای دامن زدن به مبارزات توده‌ای و ایجاد زمینه سازماندهی مردم توجهی ندارد و اهمیت مقاومت و مبارزات روزمره و حق طلبانه بخش‌های مختلف جامعه را در آماده‌سازی توده‌های مردم و زمینه‌سازی برای پیشبرد یک استراتژی انقلابی درک نمی‌کند. این بی‌توجهی نشانگر درک نادرست از رابطه استراتژی و تاکتیک‌ها هم هست، وقتی که می‌خوانیم: «ما به صراحت اعلام می‌کنیم که بسیج مردم تحت شعار صلح فوری در بهترین حالت به معنای حرکتی رفرمیستی و اصلاح طلبانه در برخورد به جمهوری اسلامی است. تحت این شعار، مردم نه برای سرنگونی حکومت بلکه برای کنار زدن یکی از اهرم‌های اعمال قدرت جمهوری اسلامی بسیج شده‌اند». بحث در اینجا بر سر درستی یا نادرستی طرح شعار «صلح فوری» در آن مقطع نیست بلکه بر سر رویکرد نادرست و منفی به مبارزه برای تحقق اهداف مشخص (کنکرت یا انضمامی) است و عدم درک اهمیت پیشبرد چنین مبارزاتی در انباشت نیرو و عقب راندن دشمن. این رویکرد ربط دارد به تصور رمانتیزه‌ای که اتحادیه کمونیست‌ها از توده‌ها دارد و ضرورت متحول شدن آن‌ها را از طریق درگیر شدنشان در مبارزات مشخص علیه اهرم‌های اعمال قدرت رژیم نمی‌بیند. رویکرد مقاله حقیقت به شعارهای تاکتیکی، بازتاب درکی ساده‌انگارانه از چگونگی «وقوع» انقلاب است. حقیقت به مردم نصیحت می‌کند: «نباید به دنبال آنچه ملموس و قابل دسترس است روان شوند و اندیشه و عمل خود را با دل بستن به امتیازات حقیر و تغییرات سطحی در چارچوب نظام موجود به بند کشند» و سپس رهنمودهایی را برای بخش‌های مختلف مردم جلو می‌گذارد. رهنمودهایی که بدون داشتن هسته‌های متشکل و ارتباطات رهبری‌کننده در دل جامعه، پا در هوا می‌ماند و به لغظی‌های تحقق‌نیافتنی تبدیل می‌شود. مثلاً اینکه: «جوانان اعزام شده [به جبهه] را به تخریب امور جنگی رژیم و فرار انقلابی تشویق کنید»، «دوران انقلاب ۵۷ را به خاطر بیاورید، برای گشودن در زندانها باید روحیه انقلابی آن روزها را داشت!» حقیقت به «سربازان و افسران انقلابی» (؟) پیام می‌دهد.

دهد: «بهترین موقعیت زمانی و مکانی را برای وارد آوردن حداکثر ضربه به دشمن و بدست آوردن استفاده تبلیغی از عملیات تعیین کنید». فراخوانش برای «کارگران انقلابی» (؟) این است که: «در تظاهرات محله ای تهیه کوکتل مولوتف و استفاده از آن را رواج دهید... برای تشویق مردم به حمله به مراکز دولتی، شناسایی و مجازات جاسوسان... تقسیم کار نمایید.» بر مبنای چنین درک و دیدگاهی، برنامه عملی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) صرفاً می شود انتشار ارگان تشکیلات و تهیه و ترجمه جزوات و کتابهای م ل میمی. از اینجای کار به بعد، به عهده دیگران است: «حقیقت را بخوانید، سیاست و برنامه کمونیستی را به بحث گذارید و آگاهانه به عمل در آورید.» در واقع اتحادیه کمونیستها هیچ نقشه، برنامه و راه و روشی را برای پر کردن خلاء بین اهداف کمونیستی و چگونگی اجرایش، و فاصله بین تشکیلات کمونیستی با مقاومت و مبارزات توده ها ارائه نمی دهد.

ذهنی گری اتحادیه کمونیست ها نه فقط در رویکرد به واقعیت بیرونی بلکه نسبت به خود نیز بروز می کند. حکم نهایی مقاله حقیقت شماره یک این است که «برای پرولتاریا تنها تشکیلی مفید و تنها رزمی کارساز است که برخاسته از سیاست کمونیستی و استوار بر علم رهایی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون باشد. این مرز تمایز میان تشکیلات و برنامه عمل انقلابی ما با سایر طبقات است.» این در واقع به معنی تافته جدا بافته تلقی کردن خود نسبت به دیگران، و هم زمان بی اهمیت انگاشتن انواع گوناگون سازمان یابی است که در جریان مبارزات به مثابه بخشی از ابتکار عمل توده ای بروز می یابد. پایه های سکتاریسم اتحادیه پیشاپیش در ارزیابی گزارش سیاسی ۶۳ از حرکت انقلابی سربداران گذاشته شده است: «پرولتاریای آگاه و جنبش کمونیستی از مجرای اتحادیه کمونیست های ایران مسئولیت تمام و کمال انقلاب را به عهده گرفت؛ نه در حرف که در عمل.» اینگونه ارزیابی های غلوآمیز از کیفیت و جایگاه اتحادیه کمونیست ها، به نگاه سکتاریستی پر و بال می دهد. از زوایای مختلف استدلال ها و شواهدی ارائه می شود تا «فرق» ما را با بقیه برجسته و اثبات کند. پراتیک مسلحانه سربداران، محور این استدلالات است. سربداران می شود ابزار تبلیغاتی علیه رقیبان سیاسی و وسیله ای برای کسب اعتبار نزد نیروهای مائوئیستی دیگر کشورها. مبارزه مسلحانه عملاً به نشانه ای برای تشخیص درستی سیاست و گسست از رفرمیسم و اپورتونیسم تبدیل می شود. پراتیک انقلابی سربداران دائماً با رخوت و انفعال و یا گنج سری و انحراف گروه های مختلف مقایسه می شود و در اسناد درونی و بیرونی، اتحادیه را به تنها نماینده و پیشاهنگ پرولتاری در ایران تبدیل می کند. ارزیابی حقیقت ویژه [گزارش سیاسی ۶۳] این است که «بخش اعظم کمونیست های ایران در صفوف سازمان های اساساً خرده بورژوازی پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، کومله و دیگران متشکل باقی ماندند» و تا آنجا پیش می رود که از سیستماتیزه شدن انحلال طلبی ایدئولوژیک توسط «دیگران» صحبت می کند و مدعی می شود که اتحادیه «هیچگاه» این کار را نکرده است. ادعایی که واقعیت ندارد. برای مثال اگر به سند شورای سوم اتحادیه در سال ۱۳۵۹^{۱۲} رجوع کنیم می توانیم رد پای انحلال طلبی ایدئولوژیک شایع در جنبش کمونیستی و رگه های غیر قابل انکار رویزیونیسم راست را ببینیم. واقعیت این است که تعیین کمونیست بودن یا نبودن یک تشکیلات در هر دوره زمانی معین، پیچیده تر از این ادعاهاست. در واقع چارچوب و مختصات این جنبش در آن دوره را بدون در نظر گرفتن بحران حاکم بر جنبش بین المللی کمونیستی و اغتشاش ایدئولوژیک و سیاسی عمیقی که کمونیست های انقلابی در سراسر دنیا را به کام خود کشیده نمی توان تعیین کرد. در مقطع ۵۷، اتحادیه کمونیستها و نیز سازمان هایی مانند پیکار و کومله و جریان موسوم به خط ۳ کماکان در طیف جنبش کمونیستی بحران زده ایران می گنجند. البته اتحادیه کمونیست ها خط تمایز خود با دیگران را در سطحی کلان تر هم ترسیم می کند و می گوید که خودش «محصول تاثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین بر جنبش نوین کمونیستی ایران است»^{۱۳} و بقیه نیستند. این حکم حتی اگر صحیح هم باشد، به خودی خود تضمین کننده اعتبار و

^{۱۲} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiye_komonisthaye_iran_sevomin_shoraye_ettehadie.pdf

^{۱۳} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiye_komonisthaye_iran_sevomin_shoraye_ettehadie.pdf

صحت نظریات و اعمال هیچ جریانی نیست. صدور این گونه احکام، بازتاب یک رویکرد و نگاه هویتی و فرقه ای به خود است که سکتاریسم را تحکیم می کند. تبلیغ و تکرار این احکام عملاً راه نگاه دقیق و عمیق به خط سیاسی و ایدئولوژیک و جمع‌بندی نقادانه از طرح ها و پراتیک های مهم تشکیلات را می بندد.

معضل دیدگاهی دیگری که در اتحادیه کمونیست ها جان سختی می کند، نوعی نگاه نادرست به تئوری کمونیستی و رابطه اش با پراتیک انقلابی است. اتحادیه در مقطع ۱۳۶۳ مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را به جای مارکسیسم لنینیسم او به عنوان تکامل آن می پذیرد. اما درکش از این علم/تئوری، یک رشته احکام جامد و دستورالعمل های مشکل گشا است که مو لای درزشان نمی رود. اتحادیه عملاً تضادمند بودن، گرایشی بودن، نسبی بودن صحت و دقت تئوری، و تکامل پذیر بودن آن را نادیده می گیرد و نقش بی بدیلی را که به پراتیک در آوردن تئوری انقلابی [اعلاوه بر سنتز و جذب شناخت تکامل یافته در عرصه تولید و آزمون های علمی] می تواند در تدقیق و تکامل تئوری بازی کند نمی بیند. بی آنکه بخواهیم یکجانبه بر تلاش های اتحادیه کمونیستها در آن مقطع برای ارتقاء سطح تئوریک خود و جنبش چپ خط بطلان بکشیم، باید بر این واقعیت تاکید کنیم که این درک و رویکرد نادرست به تئوری، راه تعمیق درک تئوریک و نگاه نقادانه و تکاملی به علم را می بندد و در مقابل، وظیفه پذیرش و تبلیغ فرمالیستی اصطلاحات و نمایه های خاص تئوری انقلابی را برجسته می سازد. به همین علت است که نشریات اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) به شکلی اغراق آمیز و افراطی پر می شود از اصطلاحات و نمایه های مختص مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون و جملات تکراری برای اثبات مسلح بودن به آن.

عامل دیگری که از همان ابتدا بر فرایند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه کمونیستها تاثیر می گذارد، درک نادرست از مبارزه نظری و سیاسی درونی و هراس از پراکندگی و انشعاب در نتیجه این مبارزه است. این می تواند برخاسته از موقعیت ضعیف و نامنسجم تشکیلات در نتیجه ضربات پیاپی پلیسی و از دست دادن رهبران و تعداد زیادی از کادرها و فعالان باشد. اما بازتاب یک دیدگاه نادرست دیگر هم هست که ابراز نظرات متفاوت و مخالف را بر نمی تابد و نمی تواند مبارزه درونی را در خدمت پویایی و شکوفایی و تکامل آگاهی جمعی قرار دهد. برای مثال، حتی در سند «با سلاح نقد» که قاعدتا می باید عرصه ای برای مطرح کردن مبارزات خطی مهم در تاریخچه تشکیلات باشد، کلامی از مضمون و کم و کیف مبارزات درون شورای چهارم به میان نمی آید. چرا که رهبری نمی خواهد مسائل مشاجره برانگیز را به موضوع بحث و مبارزه تبدیل کند.

طی سال های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ چند تحول مهم در عرصه ملی، منطقه ای و بین المللی اتفاق می افتد که هر یک به درجه ای بر فضای سیاسی و مشخصاً بر نیروهای اپوزیسیون از جمله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تاثیر می گذارد: یکم، کشتار حلبچه که ضربه روحی و سیاسی بزرگی به جنبش کردستان وارد می کند و به کناره گیری شمار زیادی از نیروهای فعال و انشعاب در تشکیلات ها و به حداقل رسیدن تحرک و فعالیت مسلحانه احزاب کردی در داخل ایران منجر می شود. تاثیر مستقیم این وضعیت بر اتحادیه، علاوه بر ریزش نیروهای فعال، به هم ریختن تصویری است که در ذهن خود از کردستان به عنوان نقطه ای مساعد و مناسب برای آغاز جنگ خلق ساخته است. رویداد دوم، خاتمه جنگ ایران و عراق و در پی آن کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ است. کشتاری که در بی خبری عمومی انجام می گیرد؛ آن هم در روزهایی که امید واهی نسبت به بهبود اوضاع در نتیجه پایان جنگ در حال گسترش است. مشاهده این واقعیات تأثیری دلسرد کننده بر فعالین چپ به ویژه در خارج از کشور دارد. موضوع سوم، تغییرات سریع و دومینو واری است که به فروپاشی بلوک شرق و سقوط دولت های سرمایه داری دولتی در شوروی و اروپای شرقی می انجامد و آشفتنگی ایدئولوژیک و سیاسی و یا پرسش های جدیدی را در بین کلیه نیروهایی که خود را با عنوان کمونیست، سوسیالیست و چپ تعریف می کنند به همراه می آورد.

تحلیلی که اتحادیه کمونیستها در حقیقت شماره ۱۷^{۱۴} از این تحول جهانی ارائه می دهد شایان بررسی است. حقیقت صرفا بر جوانب و تاثیرات مثبت این تحول انگشت می گذارد و از بار سنگین فشارهای ایدئولوژیک و سیاسی که بمباران ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی بر ذهن جامعه بشری باقی خواهد گذاشت غافل می ماند.^{۱۵} احکامی که حقیقت ۱۷ در مورد اوضاع ایران و منطقه صادر می کند نیز غلوآمیز و خوشخیالانه است: «گردانندگان جمهوری اسلامی در طول یازده سال حاکمیت شان تا بدین حد در بحران ایدئولوژیک قرار نداشته و تا بدین اندازه ایدئولوژی رسمی جامعه مورد استهزاء و تمسخر توده ها قرار نگرفته بود.» حقیقت ۱۷ درست در بحبوحه خیز جریان اسلام سیاسی و شرایط مساعدی که برای انتشار باورها و برنامه های واپسگرایانه رنگارنگ در خلاء ایدئولوژیک بعد از خاتمه جنگ سرد پدید آمده، به نادرستی از این صحبت می کند که «در صحنه بین المللی و منطقه ای نقش ارتجاعی و دلال منشانه اسلام به طور کلی و نقش جمهوری اسلامی به طور خاص در وقایع کشورهایی چون لبنان و افغانستان آبرویی برای اسلام باقی نگذاشته است.»

در فاصله کوتاهی بعد از این، حقیقت شماره ۱۸ منتشر می شود که تماما به گزارش سیاسی ۱۳۶۹ رهبری اتحادیه اختصاص دارد. مواضع گزارش سیاسی کمیته رهبری در سال ۱۳۶۹ بیان جدایی رسمی از جهت گیری و مواضع گزارش سال ۱۳۶۳ است و خبر از به سرانجام رسیدن فرایند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی اتحادیه کمونیست ها می دهد. رهبری در گزارش خود اعلام می کند که به جای مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، مارکسیسم لنینیسم مائوتیسم را به مثابه علم/ایدئولوژی تشکیلات می پذیرد و استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین در ایران را راه محاصره شهرها از طریق روستا می داند. طبق الگوی مفروض جنبش بین المللی مائوتیستی، جنگ خلق را می توان و می باید هر چه سریعتر از نقطه ای از کشور آغاز کرد [چون طبق تئوری عام، شرایط انجامش همیشه وجود دارد]. گزارش نیز اوضاع جامعه ایران را طوری تصویر می کند که با این امر خوانایی داشته باشد. مثلا، برخی مشاهدات اینجا و آنجا را به وضعیت کلی تعمیم می دهد و می گوید: «مذهب که مهم ترین ایدئولوژی رقیب ماست اکنون بی آبرو شده است.» یا درست در مقطعی که جمهوری اسلامی به علل گوناگون از جمله سیاست های دوران جنگ و برنامه ریزی های مشخص اقتصادی و اجتماعی و تبلیغی رژیم برای مناطق روستایی بخش های مرکزی و فارس نشین، در بین روستائیان این بخش ها از پایگاه معینی برخوردار است، رابطه جمهوری اسلامی و روستا را به نادرست بسیار سست تصویر می کند؛ چون پیشاپیش بر این باور است که «نیروی عمده انقلاب دهقانان هستند و جنگ خلق، جنگ دهقانی است.»

از همان مقطع، رهبری تشکیلات فعالیت هایی را اینجا و آنجا سازمان می دهد و عرصه هایی را می گشاید با این هدف که به الگویی که از شروع جنگ خلق در ذهن دارد نزدیک شود و همزمان حزب مائوتیستی را تاسیس کند. درکی که در گزارش ۱۳۶۹ فرموله شده این است که دو استراتژی در برابر کمونیست ها قرار دارد و بر مبنای نتایج مختارند یکی از این دو را انتخاب کنند: یا قیام شهری یا محاصره شهرها از طریق روستا. اولی به ضرر پرولتاریا تمام می شود چون مجبور است به طبقه میانی شهرنشین نزدیک شود. و از آنجا که این نیرو، نفوذ و قدرت ایدئولوژیک و سیاسی قابل ملاحظه ای دارد این خطر هست که از او دنباله روی کند. پس صحیح این است که در بین دهقانان کار کند چون به واسطه شرایط زندگی شان بیشتر مستعد به دست گرفتن تفنگ اند و ساده تر می توان در یک

^{۱۴} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiye_komonisthay_e_iran_haghighat_17.pdf

^{۱۵} این نوع نگاه یکجانبه به فروپاشی بلوک شرق منحصر به اتحادیه کمونیستها نبود. در واقع، در جنبش بین المللی مائوتیستی البته با چند مورد استثناء، این نگاه غالب بود. چنین تصور می شد که چون مائوتیستها از چند دهه پیش به درستی بر ماهیت سرمایه دارانه و امپریالیستی شوروی و بلوک تحت رهبریش واقف بوده و آن را افشاء کرده بودند، حالا شرایط مساعدی برای اثبات نظرات و مواضع شان در سطح بین المللی فراهم آمده است و یک حریف قدرتمند ایدئولوژیک که پرولتاریا و زحمتکشان دنیا را از تشخیص کمونیسم واقعی بازمی داشت از صحنه حذف شده است.

جنگ انقلابی بسیج و رهبری شان کرد.^{۱۶} در این درک، رابطه تئوری ها و نقشه ها با واقعیات عینی، وارونه ترسیم شده است. نتیجه این است که علیرغم تلاش های بسیار، پیشروی به سوی اهداف تعیین شده کند پیش می رود و بعد از مدتی به بن بست می رسد. در پی این بن بست، تشکیلات بیشتر اسیر پراکنده کاری و چسبیدن به فعالیت های دم دست تر و آشناتر می شود. در آن دوره آنچه رخوت حاکم بر ذهنیت تشکیلات را می پوشاند، روابط با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فعالیت های بی وقفه و منظمی است که در سطح بین المللی سازمان می دهد.

در مقطع ۱۳۷۶ جامعه شاهد حاکم شدن حال و هوای رفرمیستی فزاینده ای است که در پی باز شدن شکاف سیاسی در بین جناح های طبقه مرتجع حاکمه، از بالا به راه افتاده است. اما اتحادیه کمونیستها از تشخیص فرصت های موقتی و امکانات محدودی که در نتیجه تشدید تضادهای درون حاکمان، برای جبران هر چه سریعتر عقب ماندگی ها و بافتن رشته های پیوند با کنشگران نسل قدیم و جدید در جامعه پدید آمده باز می ماند. آنچه ذهن تشکیلات را پر کرده، بیشتر خطر رفرمیست شدن توده ها و دور شدن شان از سیاست ها و برنامه های رادیکال و روش های انقلابی و قهرآمیز است. از سوی دیگر، در همین دوره اتحادیه کمونیستها بر پایه تحلیلی صحیح از ظرفیت بالای جنبش زنان، فعالیت تشکیلاتی منظمی را در میان زنان خارج از کشور از طریق سازمان زنان هشت مارس آغاز می کند. منشور سیاسی این تشکیلات، دمکراتیک - ضدامپریالیستی، رادیکال و فراحزبی است.^{۱۷} هدف از فعالیت در ابتدا، ارزیابی از فضای عمومی و گرایش ها و نیروهای مادی در صفوف زنان است که می توانند از زاویه ضدیت با ستم جنسیتی حول مبارزه با جمهوری اسلامی متحد و فعال شوند. درک اتحادیه کمونیستها این است که چنین تشکیلاتی ظرفیت ایجاد وحدت سیاسی در بین زنان رادیکال در خارج از کشور و تبدیل شدن به یک سازمان توده ای را دارد. با وجود اختصاص نیروی فکری و مادی توسط اتحادیه کمونیستها به این تشکیلات، و برقراری درجه ای از ارتباطات و متحد شدن تعدادی از کنشگران با گرایشات ایدئولوژیک و سیاسی مختلف در چارچوب هشت مارس، شمار فعالینش نسبتاً محدود می ماند، اتحاد گرایشات در صفوفش ناپایدار می شود و عملاً نمی تواند به یک تشکل توده ای در جنبش زنان خارج از کشور تبدیل شود. بدون شک عواملی مثل فضای سیاسی عمومی جنبش چپ، و تضادها و اختلافات فکری عمیق و قدیمی فعالان زن در این عدم گسترش نقش دارد؛ اما مشکل مهم تر این است که اتحادیه درک درستی از رابطه این گونه فعالیت ها با استراتژی انقلاب اجتماعی ندارد.

در فاصله سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۰، تشکیلات تدارک تئوریک - سیاسی مشخصی را به منظور اعلام حزب و برگزاری کنگره موسس آن به پیش می برد. هدف از این فعالیت تئوریک پیشاپیش روشن است: اثبات نیمه فتودال - نیمه مستعمره بودن ساختار جامعه ایران و ایجاد مبنای مستدل و منسجمی برای استراتژی جنگ درازمدت خلق یا محاصره شهرها از طریق روستا. این هدف از پیش تعیین شده عملاً بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه سایه می اندازد. این مهم ترین خطای اپیستمیک اتحادیه کمونیست ها در سراسر مرحله اول است که نتیجه اش را در برنامه ناکارآمد مصوبه کنگره موسس به سال ۱۳۸۰ می بینیم.^{۱۸}

^{۱۶} رجوع کنید به حقیقت ۱۸ دوره دوم ۱۳۶۹ - مقاله ای تحت عنوان استراتژی جنگ خلق

^{۱۷} <http://8mars.com/single-blog.php?c=1002&id=6333>

^{۱۸} <https://cpimlm.org/about/manifest/>

جمع‌بندی خلاصه مرحله اول

۱) بررسی گزارشات سیاسی رهبری اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) و مقالات اصلی ارگان در سراسر دوره ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۰ (از جمله سرمقاله حقیقت شماره یک دوره دوم، گزارش سیاسی ۶۳ و جزوه با سلاح نقد) نگرش ذهنی‌گرایانه آشکاری را به نمایش می‌گذارد. این ذهنی‌گرایی را در عرصه‌های مختلف می‌بینیم: **یکم**، در ارزیابی از موقعیت دشمن به این شکل که همیشه حاکمیت در ضعف و بحران شدید و بی‌پایگی تصویر می‌شود و ذخایر و نقاط قوتش در هر مقطع به رسمیت شناخته نمی‌شود. **دوم**، در ارزیابی از موقعیت توده‌ها به این شکل که اکثریت توده‌ها همیشه در آستانه‌ی بپاخیزی انقلابی و رها شده از توهّمات تصویر می‌شوند. **سوم**، در ارزیابی عراق آمیز از موقعیت خود به مثابه نیروی پیشاهنگ و درک غیرواقعی از چگونگی بالفعل شدن و مادیت پیدا کردن آلترناتیو کمونیستی و شکل‌گیری قطب انقلابی در جامعه. **چهارم**، در ارائه تحلیل از ساختار جامعه بر اساس درک‌های مسلط پیشینی در جنبش بین‌المللی مائوئیستی مبنی بر نیمه فئودالی - نیمه مستعمره بودن ایران و نتیجه‌گیری الگوبردارانه از راه محاصره شهرها از طریق روستا از جنگ خلق در پرو. بررسی اسناد نشان می‌دهد که تلاشی برای شناخت از واقعیات عینی جامعه ایران و تغییراتش انجام نمی‌گیرد. انجام پراتیک معینی را برای تدقیق و تصحیح شناخت مشخص از جامعه ایران لازم نمی‌بیند و به همین علت، خود را از ابزار و روش ضروری برای محک زدن تئوری‌هایی که تبلیغ و ترویج می‌کند محروم می‌کند.

۲) معضل دوم، رویکرد آشکارا سکتاریستی اتحادیه کمونیست‌ها است. اتحادیه، پراتیک انقلابی سربداران در سال ۱۳۶۰ را برای خود به یک سند اعتباری و هویتی تبدیل می‌کند و بقیه نیروهای جنبش را بر حسب موضع و تحلیلی که در مورد این پراتیک دارند محک می‌زند. هم‌زمان، تکیه زدن به دستاوردهای جنبش بین‌المللی مائوئیستی و دفاع از جنگ خلق در پرو در خدمت تقویت این سکتاریسم و هویت‌گرایی قرار می‌گیرد.

۳) در کنار دو معضل ذهنی‌گرایی و سکتاریسم، با معضل انتقاد ناپذیری رهبری اتحادیه کمونیست‌ها روبرویم؛ با بی‌توجهی‌اش نسبت به اهمیت جمع‌بندی از پراتیک‌های مبارزاتی مهم از طریق دامن زدن به بحث و مبارزه درونی؛ و با نادیده گرفتن نقشی که چنین مبارزاتی می‌تواند در تصحیح و ارتقاء و تکامل شناخت کلکتیو بازی کند.

مرور بر مرحله دوم (از کنگره موسس در سال ۱۳۸۰ تا دوره خیزش ۱۳۸۸)

در سال ۱۳۸۰ اولین کنگره حکام م ل م برگزار می‌شود. با وجود بروز اختلاف نظرات و مباحثات انتقادی و مبارزات حاد در درون کنگره، کل حزب توافق خود را با برنامه مصوبه کنگره موسس اعلام می‌کند. در واقع، همگی به یک طرح ذهنی‌گرایانه یعنی استراتژی محاصره شهرها از طریق روستا بر اساس یک تحلیل نادرست یعنی نیمه فئودال - نیمه مستعمره بودن جامعه باور دارند. تحلیل از وضعیت سیاسی جامعه (موقعیت هیئت حاکمه و مردم) نیز کماکان آغشته به ذهنی‌گری همیشگی است. حکام م ل م به هنگام تحلیل از موقعیت تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تضادهای درون حکومتی، به تهییج و اغراق رو می‌آورد تا به بدنه تشکیلات و مخاطبانش روحیه ای مثبت القاء کند و برای شتاب بخشیدن به فعالیت‌ها، محرک ایدئولوژیک بسازد. صدور فراخوان‌های تعجیلی و اضطراری عملاً در مقابل تلاش برای درک ماتریالیستی دیالکتیکی از واقعیت عینی و تشخیص مراحل و مقاطع فرایند تدارک قرار می‌گیرد. نتیجتاً به عوامل عینی و ذهنی معینی که به نفع رژیم عمل می‌کنند و ذخایری که طبقه حاکم (حتی در صورت بروز خیزش‌ها برای احیای ثبات و کنترل دوباره اوضاع) در اختیار دارد، بی‌توجهی می‌شود. به محض مشاهده هر حرکت مبارزاتی رادیکال و بی‌ثبات‌کننده در جامعه فوراً نتیجه‌گیری می‌شود که یک دوره بی‌بازگشت (و بسیار نزدیک به وضعیت انقلابی) آغاز شده است. بروز چنین

درکی را مشخصاً در مقطع مبارزات ده روزه دانشجویی در بهار ۱۳۸۴ می بینیم. و یا در مقطع ۱۳۸۵ که بحث حمله نظامی آمریکا به ایران از محافل مختلف بین المللی به گوش می رسد، رهبری حکا م ل م در پلنوم سوم خود، باز هم تصویری خوشخیالانه از موقعیت ذهنی جامعه ارائه می دهد: «اگر جنگی درگیر شود اکثریت مردم به ویژه اهالی شهرها به دفاع از جمهوری اسلامی بخواهند خاست و در رابطه با دعوای آمریکا و جمهوری اسلامی بی تفاوت باقی خواهند ماند.»^{۱۹} یعنی حتی احتمال قطب بندی شدن مردم بین این دو را هم رد می کند.^{۲۰}

در این دوره حکا م ل م به لحاظ عملی دو فعالیت را هم زمان به پیش می برد. یکم، ادامه فعالیت ها در ارتباط با جنبش زنان. دوم، تلاش با هدف تاثیرگذاری سیاسی بر نیروهای موسوم به چپ دانشجویی. درک و انتظار از فعالیت در هر دو عرصه اساساً این است که سریعاً افراد فعالی را روی خط تشکیلات و به عنوان نیروی تشکیلاتی بسیج و تربیت کند. اما این مساله نادیده گرفته می شود که انباشت نیرو نتیجه پیشبرد پیگیرانه و موفق استراتژی و سیاست های تاکتیکی حول شعارها و کارزارهای سیاسی مشخص است. در واقع حکا م ل م هدف گذاری مشخصی در ارتباط با فعالیت های مبارزاتی بخش های مختلف جامعه ندارد و به دنبال عقب نشاندن و گرفتن زمین از دشمن در نتیجه این مبارزات نیست. حال آنکه مردم در این فرایند مقاومت و مبارزه است که به آگاهی و قدرت و ضرورت اتحاد و تشکل دست می یابند و نه با بحث های پداگوژیک و کلاس های آموزشی. انباشت یا زیاد شدن نیروی یک تشکیلات انقلابی نیز در چنین فرایندی است که عملی می شود و معنا پیدا می کند.^{۲۱}

حلقه پیوند حکا م ل م با جنبش زنان که مقطع گسترش و بالندگی عملی و نظری را از سر می گذراند، سازمان هشت مارس است. هشت مارس در جریان فعالیت هایش بیش از پیش درگیر مسائل و مباحث و مبارزات «بیرونی» می شود و می کوشد خود را با وظایفی که برخاسته از شرایط عینی و ذهنی جنبش عمومی و توده ای است تعریف کند. در میانه دهه ۱۳۸۰ هشت مارس مبتکر کارزاری متحدانه، موثر و موفق علیه قوانین زن ستیز در جمهوری اسلامی می شود و محملی برای حرکت متحد سیاسی و رادیکال جنبش زنان حول یک خواست معین به وجود می آورد.^{۲۲} هشت مارس علیرغم ارتباط و تاثیر مستقیم حکا م ل م در هدایتش، خصوصیت یک

^{۱۹} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiyeve_komonisthave_iran_hagh_3_28.pdf

^{۲۰} در این تحلیل همه چیز روی احتمال جنگ یا اقدامات جنگی آمریکا بنا شده است و نتیجتاً اهمیت فعالیت و سازماندهی سیاسی ادامه دار در چارچوب تدارک انقلاب، کمرنگ شده یا بی معنا و غیر موثر جلوه می کند. اینجا دوباره با گرایش ریشه دار در حیات تشکیلات روبرویم: انفعال در قبال اوضاع و خود را گیر دادن برای روزی که جامعه در نتیجه جنگ به هم بریزد تا آن وقت کاری کنیم کارستان. اما در گزارش سیاسی پلنوم چهارم (۱۳۸۶) - https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiyeve_komonisthave_iran_hagh_3_37.pdf

دیگر حرفی از احتمال جنگ به میان نمی آید، بدون آنکه از مباحث پلنوم سوم جمعبندی انتقادی شود. توجه کنید که در پلنوم سوم، دقیقاً همان تحلیلی تحت عنوان خوشخیالی مورد نقد قرار گرفته بود که اینک در پلنوم چهارم به مثابه تحلیل صحیح جلو گذاشته می شود. جمعبندی نکردن از تحلیل های یکجانبه و نادرست و پریدن به روی تحلیل های متفاوتی که در لحظه، صحیح جلوه می کند به موضوعی تکراری در تاریخچه حکا م ل م تبدیل شده است.

^{۲۱} یک معضل بزرگ، درک نادرست رهبری حکا م ل م از رابطه گسترش و تحکیم نیروی انقلابی در فرایند پرافت و خیز مبارزه است. حکا م ل م با آموزه های راهگشای مانوتسه دون که در جریان پیشبرد جنگ انقلابی تدوین شده ولی در سیاست سازماندهی به طور کلی بکار می آید، بیگانه است. مانو می گوید: «برای پیشروی نیروهای را متمرکز کن و موقع تحکیم، نیروهای را پخش کن.» معنایش این است که بعد از هر کارزار سیاسی و یا دخالت و تاثیرگذاری در مبارزات و اعتراضات عمومی است که یک حزب انقلابی می تواند و می باید نیروهایش را پخش کند و رشته های پیوند را با افراد جذب شده به لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی محکم کند.

^{۲۲} در سال ۲۰۰۵، چند سال بعد از تاسیس حکا م ل م، سازمان زنان هشت مارس در همکاری و همراهی با تعدادی از فعالان زن، کارزار موفق و نسبتاً گسترده ای را علیه قوانین تبعیض آمیز و زن ستیزانه جمهوری اسلامی آغاز کرد. جمعبندی صحیح از این کارزار [از تضادها، دستاوردها و افت و خیزهایش] می توانست

تشکل غیرحزبی را دارد که هسته رهبری و نیروهای مختص به خود را هم شکل می دهد؛ در سیاست گذاری های مربوط به جنبش زنان، رابطه فعال و متقابلی با رهبری تشکیلات برقرار می کند؛ بر جهت گیری هایش تاثیر می گذارد و در مواردی نظرات و تصمیمات این رهبری را به چالش می گیرد.

تا آنجا که به فعالیت ها در ارتباط با جنبش دانشجویی مربوط می شود حکام ل م به تبلیغ و ترویج از طریق انتشارات و استفاده از فضای اینترنتی اکتفا می کند. در همین راستا تحت هدایت و نظارت مستقیم رهبری تشکیلات، نشریه دانشجویی بذر منتشر می شود. همزمان با فعالیت های هشت مارس و انتشار بذر، از میانه دهه ۸۰ شاهد پا گرفتن گرایش در رهبری حکام ل م هستیم که تشکیلات را از ضرورت فهم و پاسخگویی به وظایف کمونیستی اش دورتر می کند. این یک گرایش انحلال طلبانه است که مستقیماً و اساساً از ضعف ایدئولوژیک در رویارویی با تضادهای پیش پا [چه در عرصه فعالیت انقلابی در جامعه و چه در مواجهه با بحران و عقبگرد در جنبش مائوئیستی بین المللی] سرچشمه گرفته است. بن بست های فکری و عملی حکام ل م در تبیین و پیشبرد استراتژی انقلاب در ایران به خودرویی، پراگماتیسم و سیاست بقاء پا داده، بستر مساعدی برای تزلزل و بی ثباتی ایدئولوژیک نسبت به علم کمونیسم و تجارب شکست خورده سوسیالیستی قرن بیستم فراهم آورده است. نتیجه اش غوطه خوردن در نگرش ها و تئوری های غیرکمونیستی و چنگ انداختن به این یا آن نظریه، تحت عنوان نوآوری و یا ضدیت با دگماتیسم است.

نشانه بارز این گرایش انحلال طلبانه را در تبیین جدیدی که رهبری حکام ل م در همین مقطع از مساله ستم جنسیتی و «اقتصاد سیاسی ستم بر زن» در قالب تزه های پیشنهادی ارائه دهد، می بینیم.^{۲۳} این تزه ها به جای درس آموزی از روشن بینی های کنشگران فمینیست و سنتز گشایش های فکری شان، به آمیزش کمونیسم و فمینیسم در تفکر و تئوری می انجامد. این به معنی چرخش از تئوری علمی مارکسیستی، دور شدن از ماتریالیسم تاریخی و رویکرد طبقاتی به مساله زن است.^{۲۴} نشریه دانشجویی بذر هم از این گرایش انحلال طلبانه بی نصیب نمی ماند. به طور کلی، هدفی که برای بذر تعریف شده (انتشار مارکسیسم انقلابی در بین دانشجویان چپ)، دست و پای این نشریه را در طرح آشکار و مستقیم مباحث مائوئیستی بسته است. هر جا که پای ترویج مباحث تئوریک مارکسیستی به میان می آید، ایده های گوناگون، متضاد و نادرست در قالب مقالات مختلف به صفحات بذر راه می یابد. جالب اینجاست که هیئت تحریریه بذر، «جبهه واحدی» نیست و تنوع مقالات به حیث نظری نیز بازتاب وجود گرایشات تئوریک و سیاسی

دستمایه ای باشد برای شناخت بیشتر از موقعیت و نیازها و یافتن شکل های مناسب سازماندهی برای برپایی و تداوم جنبش رادیکال زنان. اما رویکرد حکام ل م به تجربه کارزار، محدودنگرانه و ضایع کننده است. حکام ل م هدف از فعالیت بر بستر کارزار را به عضوگیری برای خود محدود می بیند و از اینکه علیرغم اختصاص نیروی زیاد نتوانسته نیرو جذب کند، احساس بی ثمری و شکست می کند. سپس با مشاهده روند افت تدریجی فعالیت های کارزار که بعد از شور و شوق و خیز و پیشروی های اولیه خواه ناخواه فرا می رسد، حکام ل م به فکر دامن زدن به مباحث نظری در میان «زنان چپ و سوسیالیست» می افتد تا شاید با باز کردن زمینه ای که فکر می کند در آن نسبت به بقیه دست بالا را دارد، فضایی برای عضوگیری بدست بیاورد؛ که البته در این کار هم موفقیت چندانی حاصل نمی کند.

^{۲۳} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiyeve_komonisthave_iran_hagh_3_39.pdf

^{۲۴} رهبری حکام ل م با الهام از نظرات مارکسیست فمینیستی، تزه های را برای نوسازی تفکر جنبش کمونیستی در مورد مسئله زنان تدوین می کند. تزه ها بر پایه این درک غیر تاریخی استوار شده که تقسیم کار طبیعی اولیه در جامعه بشری، «ستم طبیعی» است. با چنین درکی، حکام ل م به این «راه حل» بیولوژیک گرایش پیدا می کند که رهایی کامل زنان را در گرو پدید آوردن شرایطی می بیند که بشر بتواند با پیشرفت های علمی، تولیدمثل را از بدن زن جدا کند. این گرایش را به شکل فشرده در این جمله می توانیم ببینیم: «جامعه کمونیستی... جامعه ای که در آن... دانش بشر آن چنان رشد کرده که دیگر بدن زن ابزاری برای تولید نسل های دیگر نیست. بله، تولیدمثل از این طریق همراه با روابط اجتماعی ستمگرانه به موزه تاریخ سپرده خواهد شد.» (حقیقت شماره ۳۹ - اسفند ۱۳۸۶)

متنوع در رهبری بذر نیست. این ظهور گرایش انحلال طلبانه در رهبری حکا م ل م است که میدان را برای تبلیغ نظرات شبه ترسکیستی امثال هال دراپر در مورد مقوله دولت^{۲۵} و تاویل های رویونیستی اسلاوی ژیتک^{۲۶} در نشریه باز کرده است.^{۲۷} بدین ترتیب الزامات «تاکتیکی» بذر که می خواهد چهره یک نشریه چپ غیرحزبی را برای خود حفظ کند با گیج سری تئوریک و تزلزل ایدئولوژیک رهبری تشکیلات جفت و جور می شود. نکته قابل توجه اینکه، نظرات باب آواکیان، ریموند لوتا و مباحث تئوریک حزب کمونیست انقلابی آمریکا جایی در معرفی نظرات و گرایشات گوناگون توسط نشریه بذر پیدا نمی کند. گرایش انحلال طلبی به حکا م ل م اجازه نمی دهد که برای مثال در کنار (و در مقابل) تبیین هال دراپر از دولت، تبیین آواکیان از این مقوله را منتشر کند. تاثیر دیگر گرایش انحلال طلبانه این است که بذر به طور کلی ایده (و طبعاً) نقشه ای برای سازماندهی یک جنبش رادیکال دانشجویی ارائه نمی دهد. به فعالیت در جنبش دانشجویی به مثابه بخشی ضروری و تاثیرگذار از یک استراتژی انقلابی عمومی نگاه نمی کند و به غیر از هشدار در مورد خطرات ناشی از علنی کاری فعالان چپ در دانشگاه، رهنمود مشخصی در امر شکل سازی و راه های سازمان یابی و تلفیق صحیح فعالیت های مخفی و علنی پیش نمی گذارد. تردید و تعلل در پرداختن به موضوع سازماندهی در جنبش دانشجویی (مشخصاً بخش چپ این جنبش)، آن هم در شرایطی که نیاز به این کار از طرف بعضی از فعالان بذر گوشزد می شود، از تاثیرات فلج کننده انحلال طلبی است.

در سال ۱۳۸۷ پلنوم پنجم رهبری حکا م ل م برگزار می شود. در این پلنوم، بحث از نارسایی برنامه مصوبه کنگره موسس و ضرورت انجام تغییرات در آن به میان می آید. اما هیچ بحثی (و طبعاً هیچ نقشه ای) در ضرورت تحقیق و فهم ساختار موجود و نهایتاً صورت بندی تئوریک صحیح و متفاوت از قبل مطرح نمی شود. حکا م ل م ضرورتی برای انجام تحقیق میدانی و ارزیابی نقادانه تحلیل هایی که شالوده استراتژی محاصره شهرها از طریق روستا بوده قائل نیست. بنابراین قادر نیست چگونگی تدارک سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی انقلاب اجتماعی را به طور علمی تبیین کند. پلنوم پنجم (و در ادامه آن، پلنوم های بعد) مسئولیت تهیه سه جزوه استراتژیک (درباره ساخت جامعه، استراتژی انقلاب و جمع بندی از جنبش بین المللی کمونیستی) را به رهبری محول می کند اما این مسئولیت، بی هیچ توجیه و توضیحی روی زمین می ماند.

به طور کلی در سراسر مرحله دوم، حکا م ل م نقش اعتراضات و مقاومت ها و ابتکار عمل های توده ای در فرایند تدارک انقلاب و نقش تشکیلات کمونیستی در آنها را کم اهمیت می بیند. به ضرورت سازماندهی فعالیت های متنوع و حل تضادهای ناگزیر آن بی توجه است و از معنا کردن استراتژی انقلاب در قالب برنامه عمل مشخص و ترسیم سیاست های تاکتیکی معین عاجز. نتیجه اش بسته و محدود عمل کردن فعالین تشکیلات است و قفل شدن در فعالیت های محفلی - مطالعاتی و انتشاراتی. نتیجه اش عدم تلاش برای گشودن عرصه های مبارزاتی جدید و تعیین آماج های کنکرت در مبارزه است. عدم پیشروی عملی در حیطه های مختلف و رشد ناچیز

^{۲۵} <https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/bazr43.pdf>

^{۲۶} https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/bazr_0051.pdf

^{۲۷} حکا م ل م در نشریه بذر به انتشار مقالات ترجمه شده برای آشنا کردن مخاطبانش با ایده ها و گرایشات متفاوت بسنده نکرده، بلکه تا آنجا پیش می رود که تکامل فکری مثبتی را برای ژیتک پیش بینی می کند: «ژیتک فیلسوفی است که برای تصحیح درک هایش باز است و مرتباً به مارکسیسم نزدیکتر می شود و حتی برای عمیق تر کردن جنبه هائی از مارکسیسم تلاش های فکری مهمی می کند. ژیتک فیلسوفی است که در مورد ضرورت و اضطرار انقلاب شک ندارد. وی در هر فرصتی به روشنفکران فراخوان می دهد که باید به ورای حرفی رادیکال رفته و دست به عمل تغییر جهان زنند و به آنانی که درگیر فعالیت برای بهبود این جنبه و آن جنبه از وضع موجود و دفاع از حقوق بشر و کودکان و غیره هستند هشدار می دهد که اکتفا به این نوع فعالیت ها شکل پنهانی پذیرش وضع موجود و تن دادن به "مشکل بزرگ" است. در مقابل، الگوی لنین و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را برجسته می کند.» (بذر شماره ۱۲- مهر ۱۳۸۵)

نیروهای کمی و کیفی تشکیلات از یک طرف به خرده کاری و پراگماتیسم و حرکات بدون نقشه دامن می زند و رهبری حکا م ل م همچنان خواب شیرین «پنجاه و هفتی» از بحران انقلابی و فراهم شدن ناگهانی شرایط مساعد برای پیشروی و پایه گیری پیشاهنگ کمونیستی را می بیند.

شرایط ذهنی حکا م ل م در آستانه ورود به ۸۸ چنین است: فعالیت ها بر پایه استراتژی بقاء جلو می رود و از نقشه معین با اهداف معین پیروی نمی کند. تشکیلات وظیفه و ضرورت تاثیرگذاری بر گسل ها و عرصه های مبارزاتی را برای خود نمی بیند و به انجام یکرشته وظایف تئوریک جدا از یک نقشه پراتیکی کلی فکر می کند. فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث جهت گم کردگی شده و همزمان احساس ضعف و نداشتن اعتماد به نفس را دامن زده است.

سرانجام از خرداد ماه ۱۳۸۸ ظاهرا اوضاعی که حکا م ل م سال ها انتظارش را می کشید فرا می رسد. اما واکنش سیاسی و عملی تشکیلات به وضعیت جدید و نتیجه ای که در پایان این مقطع بدست می آید نومید کننده و بحران آفرین است. الگوی تحولات ۵۷ ذهن حکا م ل م را پر کرده و وظیفه مرکزی خود را این می بیند که با جلوگیری از تکرار «اشتباهات کمونیستها در ۱۳۵۷» [که منظور از این اشتباهات هم صرفا دنباله روی از خمینی است] اینبار بتواند پیشروی و راهگشایی کند. نتیجه این می شود که بدون داشتن درک صحیح و دقیق از دامنه تضاد بالایی ها و کم و کیف خیزشی که به راه افتاده، بدون قرار دادن وضع موجود و آرایش نیروها بر متن وضع منطقه ای و بین المللی معینی که از اساس با ایران ۱۳۵۷ تفاوت دارد، و با این تصور که دست بدست شدن قدرت در بین بالایی ها عنقریب صورت خواهد گرفت، افشاگری ها را عمدتا روی جریان سبز و مرتجعین اصلاح طلبی مثل موسوی و کروبی متمرکز می کند.

اولین واکنش رهبری حکا م ل م به خیزش ۸۸ این است که «جامعه وارد اوضاع انقلابی شده است.» این تحلیل اولیه را رهبری طی نامه ای در اختیار بدنه تشکیلات قرار می دهد. حدودا یک ماه بعد، در حقیقت دوره سوم شماره ۴۵ (تیر ماه ۱۳۸۸) ^{۲۸} این ارزیابی عوض می شود؛ بدون اینکه برخوردی انتقادی برای ریشه یابی دیدگاهی که به اتخاذ موضع نادرست قبلی منجر شده است صورت بگیرد. تنها دلیلی که برای عدم وجود اوضاع انقلابی ارائه می شود اینست که عامل سوم در تبیین لنینی چنین اوضاعی [یعنی حزب انقلابی] در صحنه نقش بازی نمی کند. با وجود این، تاکید «بیانیه تحلیلی حکا م ل م در مورد بحران جاری...» که در حقیقت ۴۵ منتشر شده بر «ماهیت انقلابی خیزش ۸۸» است و این تحلیل خوشخیالانه که «عکس العمل ... مردم [به تقلب انتخاباتی]... کودتاگران را به مرز سرنگونی راند.» در این مقطع، چند ارزیابی ذهنیگرایانه و یکجانبه سیاسی دیگر هم مطرح می شود. یکم این که ویژگی تئوکراتیک این دولت، دیگر نمی تواند آن را در عرصه بین المللی و داخلی حفظ و تحکیم کند. (توجه کنید که اینک بیش از دوازده سال از زمان صادر شدن این حکم گذشته و دولت تئوکراتیک در ایران همچنان حفظ شده است.) ارزیابی نادرست دوم این است که فکر می کند آمریکا در پی حفظ رابطه با جناح کودتاگر جمهوری اسلامی و سر پا نگهداشتنش نیست و در این زمینه راهی جدا از روسیه و چین در پیش گرفته است. (در حالی که رویدادهای بعدی نادرستی این ارزیابی را اثبات می کند). سومین ارزیابی نادرست این است که اتحاد و سازش هر چند موقتی جناح کودتاگر با اصلاح طلبان را «به علت خطر توده ها» انتظار می کشد؛ و از اینجا نتیجه می گیرد که شرایط جامعه در مقطع ۸۸ دارد برای بیرون آمدن مردم از زیر رهبری موسوی و کروبی و قرار گرفتن در مقابل کل طبقه حاکم آماده می شود.

^{۲۸} <https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/haghighat-hezbe-komonist-m.l.m-0045.pdf>

حقیقت شماره ۴۵ آنجا که به نقش آگاهی و تشکل انقلابی در خیزش و در این ارتباط، وظایف مشخص کمونیست ها می رسد به توضیح واضحات و یا صدور احکام غلط رو می آورد: «به هر میزان آگاهی مردم از ماهیت دعوای درون هیئت حاکمه افزایش یابد، به همان نسبت تلاش های جناح هایی از هیئت حاکمه برای تبدیل انرژی مردم به پشتوانه خود، به سنگ می خورد. هر اندازه آگاهی مبارزین از نقاط ضعف واقعی و شکننده جمهوری اسلامی و از نقاط قوت خودشان افزایش یابد، به همان اندازه از "فقدان رهبری" به هراس نیفتاده و به جای انفعال و دنباله روی از طرح های اصلاح طلبان، با نقشه ریزی و حرکت جسورانه و سریع دست به سازمان دهی آگاهانه صفوف زنان و جوانان و کارگران و سایر زحمتکشان می زنند.» در شرایطی که حکام م ل م هدفی فراتر از جذب تک تک افراد (آن هم به روش پداگوژیک در جمع های آموزش تئوریک) به ذهنش راه نمی یابد، برنامه ای برای پرداختن به مقاومت و مبارزه جاری توده ای در دستور کار ندارد (و نه فقط این، که اصولا از این نوع برنامه ریزی ها پرهیز می کند)، تحلیل هایش به خواب و خیال می ماند و نتیجه ای جز انفعال و دنباله روی ببار نمی آورد. در واقع حقیقت ۴۵ به دنبال «مبارزینی» می گردد که قرار است خلاء رهبری را پر کنند. حرفش این است که: اگر این شود و آن شود، آن وقت مبارزین از «فقدان رهبری» به هراس نخواهند افتاد و دست به کار خواهند شد! اما همه مشکل اینست که «این شدن و آن شدن»، خود در گرو تاثیرگذاری و جهت دهی به مبارزات مردم توسط حزب انقلابی و پاسخگویی حزب به وظیفه رهبری کردن است. و گرنه تا آنجا که به توده های مردم مربوط می شود، آن ها معمولا به «فقدان رهبری» فکر نمی کنند و نتیجتا از این مساله به هراس هم نمی افتند. برعکس، آن ها در صحنه عمل به ناگزیر و دیر یا زود رهبران یا نارهربانی را برای خود برمی گزینند. صحنه خیزش ۸۸ از دید ارگان حکام م ل م چنین است: «جوانان و زنانی که بار اصلی نبردهای خونین را بر دوش دارند هنوز آمل و خواست هایشان را به طور آگاهانه بیان نمی کنند.» هنوز! انگار قرار است جز این باشد و این آرزوها و خواسته ها دیر یا زود، خود به خود بیان آگاهانه پیدا خواهد کرد. این جمله از زاویه دید یک نیروی جهت دهنده، یا تشکیلاتی که علیرغم ضعف ها و عقب ماندگی ها دارد برای کسب رهبری تلاش می کند به روی کاغذ نیامده است. بلکه بازتاب نگاه یک ناظر ژورنالیست به خیزش است که مسیر تحولات را به بازیگران صحنه واگذار کرده است.

اینجا باز هم ذهنیگرایی و خودبزرگ بینی دیرینه ای که نشانه هایش را از حقیقت شماره یک (۱۳۶۴) پی گرفته بودیم در قالب «باید و نبایدها» و فراخوان هایی خودنمایی می کند که خطاب به نیروهای متشکل صادر می شود. نیروهایی که اساسا صاحب خط و دیدگاهی متعین و جا افتاده اند و دستور کار مشخص خود را دارند: «محافل چپ انقلابی در میان کارگران، زنان و دانشجویان و خانواده های زندانیان سیاسی... باید فعالانه در این اوضاع دخالتگری کنند و افقی به جز آن چه نیروهای سازمان یافته جریان سبز رواج می دهند ترسیم کنند؛» «این اوضاع وظایف سنگینی در مقابل کمونیست های انقلابی قرار می دهد که باید با تمام قوا به آن بپردازند؛» «باید هر چه سریعتر با انباشت قوای اولیه در میانه این طوفان آماده گذر به دوران های توفانی تر شوند. آن ها باید راه حل قطعی و نهایی خود یعنی انقلاب را جلو گذارند. نه فقط در حیطه شعارها هر چند شعارها هم مهم اند بلکه در عمل بسیج و سازماندهی توده های انقلابی و سرانجام راه انداختن مبارزه مسلحانه انقلابی توده ای.» مساله مهم دیگری که در میان کلمات دهان پر کن گم شده، این درک نادرست است که گویی می شود حول شعار سرنگونی و انقلاب به طور مجرد، یعنی بدون مشخص کردن مفهوم آن در قالب خواسته های کنکرتی که بخشا مختصات و جهت گیری جامعه نوین را نیز به نمایش می گذارد، انقلاب اجتماعی را تدارک دید و جنبش توده های مردم را در جهت انقلاب سازماندهی کرد. این یعنی نفهمیدن و درس نگرفتن از تمامی جنبش ها و انقلابات موفق و ناموفقی که تاکنون دنیا به خود دیده است.

ذهنیگرایی در تحلیل و صدور فراخوان های پا در هوا از سوی حکام م ل م با ارائه یک طرح تشکیلاتی انحلال طلبانه و از سر استیصال تکمیل می شود. در مقاله «یادداشت هایی درباره اوضاع و چه باید کردها و چه نباید کردها» (حقیقت شماره ۴۷ - آذر ماه ۱۳۸۸) می خوانیم: «پراکنده کاری و پراکنده فکری فایده ندارد. ما برای استفاده حداکثر از فرصت های نادری که برای دست زدن به یک انقلاب

واقعی در ایران پدید آمده و دفع خطرات، نیاز به یک مرکز سیاسی انقلابی کمونیستی داریم. این مرکز سیاسی لازم نیست بر پایه سلسله مراتب تشکیلاتی اکید کار کند. هر فرد و محفلی که خط این حزب را درک می کند می تواند با استفاده از مصالح عمومی تبلیغ و ترویج و اسناد آموزشی آن انقلابی ترین افراد محل کار، زندگی و آموزش خود را برای گشودن راه انقلابی گرد آورد.^{۲۹} این جملات یادآور همان نگاه و رویکردی است که در مرور مرحله اول، هنگام نقد سرمقاله حقیقت شماره اول (دوره دوم) ردیابی کردیم. نگاه و رویکرد که چپ و راست به همه قشرها فراخوان می داد و عام گویی ها را برای انجام مسئولیت های کمونیستی خود کافی می دانست. حالا در مقطع ۱۳۸۸، ذهنیگرایی حکا م ل م به نومییدی هم آغشته شده است. این جریان نومیید از تاثیر گذاری بر اوضاع و ناتوان از ترسیم نقشه راه و تعیین گام های مشخص عملی، چاره را در این می بیند که افراد و محافل، بدون ارتباط تشکیلاتی با خودش و صرفا با «درک کردن خط این حزب»، یعنی بدون اینکه این حزب برنامه استراتژیک یا حتی برنامه تاکتیکی مشخص و شعارهای معینی را پیش گذاشته باشد و بدون اینکه سلسله مراتب تشکیلاتی اکیدی وجود داشته باشد، یک «مرکز سیاسی انقلابی کمونیستی» بسازند. در این طرح، تشکیلات و مرکزیت انقلابی جایی ندارد. وظیفه و نقش خود رهبری حکا م ل م هم بی نهایت ساده شده است: مصالح عمومی تبلیغ و ترویج و اسناد آموزشی را تهیه می کند و روی سایت می گذارد. نیازی هم به فرموله کردن خط و تدوین استراتژی و تاکتیک های عملیاتی و هدایت همه جانبه مراحل مختلف تدارک انقلاب ندارد. در این تصویر، افراد و یا تیم های پراکنده بدون نیاز به یک مرکز رهبری کننده [حتی در سطح منطقه ای] عمل می کنند. طبعا نیازی به رابطه متقابل دیالکتیکی و ایجاد زنجیره شناخت و انسجام تشکیلاتی هم نیست. صرفا یک مرکز سیاسی وجود دارد که حقیقت و اوراق تبلیغی و ترویجی را تولید (و یا ترجمه) می کند تا «هر فرد و محفلی» این ها را بخواند و «انقلابی ترین افراد محل کار و زندگی و آموزش خود را» (که معلوم نیست با کدام معیار و بر مبنای کدام تجربه و تحلیل و مبارزه کلکتیو، کیفیت انقلابی شان را تشخیص داده) گرد بیاورد و لابد گروه مطالعاتی تشکیل دهد. همزمان، نشریه حقیقت دچار بی ثباتی تئوریک شده و دوباره یکسری مواضع تئوریک گذشته را که در پرتو بحث سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب در ایران کنار گذاشته شده بود روی میز می آورد. دوباره از مرحله «انقلاب دمکراتیک نوین» حرف می زند و از «جنگ انقلابی خلق» می گوید. خلاف جریان رفتن در اسناد این مقطع صرفا با افشای سبزه ها معنی می شود؛ نه با تلاش برای ترسیم نقشه کار و روشن کردن چگونگی فعالیتی که پتانسیل انقلابی را در دل خیزش ۸۸ شکوفا کند و به یک معنی «با قدرت حاکم بجنگد و توده ها را با هدف انقلاب متحول کند». بدین ترتیب حکا م ل م عملا از آماج قرار دادن ستون های اصلی قدرت حاکم و کودتاگران مسلط باز می ماند و نتیجتا مبارزه ضروری علیه سیاست های مرتجعانه و عوامفریبانه جناح اصلاح طلب رژیم و توهومات رفرمیستی رایج را نیز کم اثر می کند.

نتیجه این نگرش و سیاست و رویکرد، انفعال است و از دست رفتن فرصتی چندین ماهه برای تاثیرگذاری سیاسی بر مبارزات و مقاومت ها، ایجاد تکان در تشکیلات و پیشروی در زمینه انباشت نیرو. این وضع به دلسردی و در عین حال، ایجاد پرسش و ابراز مخالفت و انتقاد نسبت به عملکرد تشکیلات می انجامد. پایان خیزش ۸۸ نقطه آغازی بر فوران تضادها و تناقضات خفته در سطح رهبری و در کل حکا م ل م است.

جمع بندی خلاصه مرحله دوم

۱) نقطه عزیمت حکا م ل م بعد از برگزاری کنگره موسس این نیست که چگونه می توان در موقعیت رهبری یک انقلاب اجتماعی قرار گرفت و در این راستا، استراتژی و تاکتیک هایی را ترسیم کرد که دشمن را به حداکثر منفرد و ضعیف و صف

^{۲۹} <https://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/haghighat-hezbe-komonist-m.l.m-0047.pdf>

نیروهای انقلاب را به حداکثر متحد و قدرتمند کند. در رهنمودهای تشکیلات، اینکه از نظر سیاسی و عملی چگونه باید با دشمن مبارزه کنیم و او را عقب بنشانیم غایب است. در این مرحله، فعالیت های تبلیغی و عملی حکا م ل م زیر سایه هویت گرایی و رقابت سکتاریستی با نیروهای سیاسی دیگر قرار دارد و این رویکرد بر چگونگی برقراری رابطه (یا عدم برقراری رابطه) با بقیه تاثیر می گذارد. حکا م ل م دائما در مورد نقش و جایگاه خود نسبت به سایر نیروهای جنبش اغراق می کند؛ در مورد صحت و عمق و تاثیرگذاری «خط» و «تئوری» خود اغراق می کند؛ در مورد دامنه نفوذ و احترام کسب شده برای این تشکیلات در سطح جنبش سیاسی ایران و جنبش بین المللی اغراق می کند. چنین تصویر غلوآمیزی از خود، به رفتار سکتاریستی دیرینه این تشکیلات هم با توده های مردم و هم با نیروها و عناصر جنبش پر و بال می دهد.

۲) خط راهنمای تشکیلات در این مرحله، زیاد شدن است. اما هدف انباشت قوای تشکیلات، در تقابل با دشمن تعریف نشده بلکه به تبلیغ و ترویج یک رشته ایده های جادویی منوط شده که قرار است به خودی خود مشکل گشا باشد. هیچ جا صحبت از سازماندهی مبارزه حول موضوعات و خواسته های معین و عقب راندن دشمن در نتیجه این مبارزه نیست و اهمیت عمده و غیر عمده کردن تضادها هم فهمیده نمی شود. بدین ترتیب تشکیلات عملا به دنبال این است که خود را در میانه تحولات گیر بدهد و نوعی سیاست هویتی و بقاء را دنبال کند. این رویکرد نه ربطی به استراتژی انقلاب اجتماعی دارد و نه نیازی به تلاش برای تدوین آن. یک وجه لازم از پیشبرد سیاست بقاء این است که در عرصه بیرونی، تشکیلات اعتبار زیاده از حد به خود بدهد و از نظر کمی و کیفی خود را قوی تر از آنچه هست جلوه دهد. این را به شکل تبلیغات پر سر و صدای حکا م ل م در سطح جنبش چپ می بینیم که معمولا با بزرگ نمایی همراه است.

۳) حکا م ل م عملا استراتژی محاصره شهرها از طریق روستا (استراتژی مصوبه کنگره موسس که بر اساس یک درک تئوریک و تحلیل نادرست از ساختار جامعه و جنگ انقلابی اتخاذ شده بود) را کنار می گذارد. طبعاً این کار باید سرآغاز تدوین یک استراتژی متفاوت بر پایه تحلیل مشخص از تضادها و نیروهای طبقاتی و اجتماعی جامعه و تلاش برای روشن کردن جوانب ناشناخته و جدید باشد. اما چنین کاری به عنوان یک مسئولیت عاجل در دست گرفته نمی شود و رهبری تشکیلات انتشار اسناد استراتژیک را پلنوم از پی پلنوم پشت گوش می اندازد و پلنوم از پی پلنوم به علت این بی توجهی، از خودش «انتقاد» می کند. در شرایطی که حکا م ل م دیگر نقشه و استراتژی مشخصی به عنوان متحد کننده و جهت دهنده به عرصه های مختلف کار ندارد، سیاست هویتی و بقاء بیش از پیش تقویت می شود.

۴) ناتوانی در پاسخگویی به وظایف پیش پا در مسیر تدارک انقلاب اجتماعی و عدم هضم و سنتز صحیح تضادهای برخاسته از بحران جنبش مائوئیستی بین المللی، به بروز یک گرایش انحلال طلبانه و فلج کننده در حکا م ل م می انجامد. چنگ انداختن به تئوری های غیرعلمی و دور شدن از فهم اهمیت پایه ای راهگشایی های نظری آواکیان در زمینه تجربه انقلابات سوسیالیستی پیشین، نشانه بارز این انحلال طلبی است.

۵) دورنمای حکا م ل م این است که بالاخره روزهایی می رسد که اوضاع به طور کیفی تغییر می کند و در آن وضعیت می شود کاری انجام داد. اما وقتی که چنین روزهایی فرا می رسد، تشکیلاتی که فقط به دنبال بقای خود بوده و در زمینه طراحی نقشه، برنامه ریزی و و بافتن ارتباطات و نهادهای ضروری در فرایند تدارک چند جانبه آگاهانه حرکت نکرده، باز هم کاری از دستش بر نمی آید. حکا م ل م در برابر ناکامی ها، به جای انجام یک جمع بندی علمی، علت را اوضاع عینی بد تصویر می کند یا تقصیر را به گردن دیگرانی می اندازد که بد عمل کرده اند. این در حالی است که به واقع، چیزی تحت عنوان اوضاع عینی

منحصراً «بد» وجود ندارد. در هر شرایطی باید جوانب متضادش را تشخیص داد و فهمید که از چه عوامل و پتانسیل هایی می توان برای پیشروی استفاده کرد.

مرور بر مرحله سوم (از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۸)

هنگام برگزاری پلنوم هفتم (۱۳۸۹)، رهبری حکام ل م دست به گریبان کم تحرکی، بی تاثیری و عدم استفاده از فرصت ها در جریان خیزش ۸۸ است که ناتوانی های ریشه ای تشکیلات را آشکار کرده است. هر چند رهبری ترجیح می دهد شکاف و مشاجره درون خود را به موضوع بحث و مبارزه جمعی تر در سطح کادرها و اعضا تبدیل نکند و رفع معضل را به گذر زمان و سیر خود به خودی وقایع بسپارد، اما بن بست در ترسیم دورنما و نقشه ریزی و هدایت فعالیت ها، مناسبات درون رهبری را روز به روز بدتر و از هم گسیخته تر کرده است. همزمان در بدنه تشکیلات، صدای انتقاد از بی برنامه گی و عدم پاسخگویی رهبری به گوش می رسد. انتقادات و اعتراضات، بیشتر به عدم اختصاص نیروی لازم به عرصه های اصلی فعالیت، بی نظمی انتشاراتی و عدم اجرای تعهد رهبری به تولید جزوات تئوریک پایه ای به مدت چند سال است.

ذهنیگرایی و پراگماتیسم رهبری باعث می شود که هنوز به معضلات انباشت شده در پیش پا نپرداخته، پروژه ای جدیدتر را در ارتباط با جوانان چپ به راه بیندازد و به فرصت های جدیدتر امید ببندد. در همین مقطع است که پروژه نشریه دانشجویی بذر بدون ارائه یک جمع بندی روشن و بدون به عهده گرفتن مسئولیت این اقدام تعطیل می شود. سپس بر مبنای یک ارزیابی غیرواقعی از فضای سیاسی خارج از کشور و موقعیت سیاسی و ایدئولوژیک جوانان چپ مهاجر و تبعیدی (در پی سرکوب و شکست خیزش ۸۸)، طرح ایجاد یک تشکیلات جبهه متحدی چپ به سبک کنفدراسیون دانشجویی جلو گذاشته می شود. از همان گام های تدارکاتی آغازین روشن است که اختلاف و تضاد در رویکردها و جهت گیری های سیاسی در بین این جمع جدید آنقدر زیاد است که نمی توان اراده گرایانه کنفدراسیون جدیدی ایجاد کرد. بنابراین رهبری حکام ل م پروژه اش را محدودتر می کند و می کوشد با جمع کردن عناصری که از خود تمایل نشان می دهند، یک پروژه عمدتاً انتشاراتی متحد را تحت نام شورای جوانان چپ و نشریه رادیکال به راه بیندازد. این پروژه چه در زمینه هدف گذاری و چه نحوه پیشبرد و سبک کار، در پی نزدیک تر کردن و سرانجام جذب همان چند نفر متحد غیر حزبی به صفوف حکام ل م است و همزمان استفاده از امکانات و ارتباطاتی که رهبری فکر می کند برای انباشت نیرو به کارش خواهد آمد. اما طولی نمی کشد که پروژه شورا هم به بن بست و بحران درونی می انجامد و باز هم بدون هیچ جمع بندی و توضیحی در سطح جنبش، ناگهان محو می شود.

در این مقطع [فاصله برگزاری پلنوم های هفتم و هشتم] بحران درون رهبری به اوج می رسد. در واکنش به این وضعیت، انتقادهای انباشته شده طی سال های گذشته بالا می گیرد و در بدنه تشکیلات، تلاش بیشتری برای ریشه یابی بحران در خط و سیاست های تاکنونی به چشم می آید. در سال ۱۳۹۴ پلنوم نهم رهبری حکام ل م برگزار می شود. هدف از برگزاری این پلنوم، سر و سامان دادن به رهبری از هم گسیخته، سیاست ریزی برای مقابله با منتقدان رهبری و گذر از بحران است. شاه بیت اسناد پلنوم نهم این است که تشکیلات گرفتار «التقاط» بوده است. پلنوم، التقاط را چنین تصویر می کند که گویی حکام ل م تا پیش از این، هم سنتز نوینی بوده و هم نبوده است.^{۳۰} نشانه اش هم این است که تشکیلات تا به حال از اعلام صریح و روشن هویت و جایگاه حزب در فعالیت های متنوع

^{۳۰} در سند پلنوم ۹ (آذر ۱۳۹۴) که بعدها به شکل جزوه ای تحت عنوان «ضرورت و آزادی ما در حفظ جهت گیری استراتژیک» منتشر شد تصویر «هم خوب و هم بد» از مفهوم التقاط ارائه شده است که جوهر این مقوله به مثابه نوعی از رویزیونیسم را می پوشاند. در آنجا چنین می خوانیم: «گرایشی در آن وجود دارد که با قطعیت از سنتز نوین به عنوان یک گسست تکاملی در علم کمونیسم صحبت نمی شود و التقاطی و محتاطانه در این مورد نظر داده می شود... از یک طرف بر

طرفه رفته و آلترناتیو خود برای جامعه یعنی برنامه انقلاب سوسیالیستی را به مردم عرضه نکرده است. البته این یک تحلیل واقعی و مستند نیست؛ چرا که رجوع به بخش عمده فعالیت تبلیغی - ترویجی اتحادیه کمونیست ها در دهه ۱۳۷۰ و سپس حکا م ل م در ۱۳۸۰ نشانگر تاکید دائمی بر «نقش و رسالت رهبری کننده» این تشکیلات و «ضرورت انجام انقلاب کمونیستی» است. پلنوم نهم به شواهد و مستندات کاری ندارد و در این میان، ساختن تشکل دمکراتیک غیرحزبی در جنبش زنان یعنی سازمان هشت مارس را جلوه بارز خط التقاطی حکا م ل م معرفی می کند.

در مقطع برگزاری پلنوم ۹ رهبری حکا م ل م زیر پای خود را به لحاظ ایدئولوژیک خالی می بیند. مبارزه درونی نیز با فشار و اصرار منتقدان خط رهبری به شکل منظم و مدون آغاز شده است. تحت چنین شرایطی، رهبری برای حفظ موقعیت و جایگاهش و جمع کردن نیروهای تشکیلات حول خود، تصمیم می گیرد به سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان آویزان شود. در تصویری که پلنوم نهم از گذشته ارائه می دهد، هر کاری که تشکیلات تا به حال انجام داده پیشاپیش محکوم به شکست بوده، چون سنتز نوینی نبوده است. این نوع نگاه، امکان درس آموزی از جوانب مثبت و منفی فعالیت های گذشته را سلب می کند، نگرش و استراتژی (یا عدم استراتژی) حاکم بر آن فعالیت ها را نادیده می گیرد و اصولا اهمیتی برای تجزیه و تحلیل، جمع بندی و سنتز تجارب گوناگونی که حکا م ل م از سر گذرانده، قائل نمی شود. در واقع، امکان درک نظرگاه های نادرستی که باعث به سرانجام نرسیدن تلاش های گذشته شده را از خود می گیرد. پلنوم به سیاست گذاری ها و برنامه ریزی های حکا م ل م مشخصا در مرحله دوم کاری ندارد و به گرایش انحلال طلبانه منعکس در مقالات نشریه حقیقت، تزاها در مورد مساله زن، نشریه دانشجویی بذر و جزواتی که بستر اصلی و محصول مستقیم فعالیت فکری رهبری این تشکیلات بوده هم نمی پردازد. پلنوم ۹ نیازی به ریشه یابی و نقد اشکال ها و انحرافات ادامه دار خطی ادر زمانی که هنوز سنتز نوین تبیین و تدوین نشده بود نمی بیند. به ریشه ایدئولوژیک و سیاسی تحلیل ها و ارزیابی های ذهنی گرایانه، رهنمودهای پا در هوا و تصمیمات عملی نادرست به ویژه در دوره بعد از تاسیس حزب هم بازمی گردد. پلنوم ۹ مقوله بزرگ التقاط را وسط می گذارد اما وقتی که محک تجربه به میان می آید، التقاط به مثابه نوعی از بروز رویزیونیسم را صرفا به یکی دو اشکال در اینجا و آنجا محدود و گریبان خود را رها می کند.

بر اساس چارچوب «ضد التقاطی» پلنوم نهم، خط حمله مشترکی علیه منتقدان و مخالفان خط رهبری تعیین می شود: به ادعای رهبری حکا م ل م، تشکیلات به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول که خودشان و همفکرانشان باشند، «کمونیست های نماینده آینده» اند که سنتز نوین را پذیرفته و درک کرده اند و می خواهند کمونیستی عمل کنند. بخش دوم، «بورژوا دمکرات»هایی هستند که به گذشته چسبیده اند، فعالیت شان را به حیطة های دمکراتیک ضدامپریالیستی محدود کرده اند و از استقلال تشکیلات های توده ای می گویند. به فاصله دو سال از برگزاری پلنوم نهم، تعدادی از فعالان تشکیلات با انتشار نامه هایی درونی علل جدایی خود از تشکیلات را اعلام می کنند. هر چند که جداشدگان، از نظر دورنما و نقشه و جهت گیری برای ادامه راه، متحد و منسجم نیستند. کمی بعد از اعلام جدایی مخالفان خط رهبری، اسناد پلنوم دهم رهبری حکا م ل م تحت عناوین مانیفست انقلاب کمونیستی، سند استراتژی و قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در سال ۱۳۹۶ انتشار خارجی پیدا می کند. با این ادعا که این اسناد (به مثابه جایگزین

سر دو راهی بودن، تضاد میان «پیشاهنگ آینده» یا «پسمانده گذشته بودن» را به رسمیت می شناسد و از سوی دیگر نسبت به سنتز نوین کمونیسم که پاسخ به این وضعیت است و پاسخ صحیحی است با تردید برخورد می کند و صرفا مورد به مورد قبول می کند. این التقاط، آثار خود را بر پراتیک ما هم داشت. یکی از علل ندیدن خطر آن، افتادن به گرایش خود به خودی منفصل کردن رابطه تئوری و پراتیک بود. گویی تئوری و پراتیک هر یک راه خود را می روند. این گرایش در عمل، این گونه بروز می یافت که در تدوین نقشه های مبارزاتی حزب، رابطه آگاهانه و نقشه مندی میان هدف (انقلاب کمونیستی) و فعالیت و دخالتگری در اوضاع و در جنبش های مختلف، برقرار نمی شد.»

برنامه مصوبه کنگره موسس حکا م ل م، مبتنی بر سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان بوده و انطباق این تئوری راهنما بر شرایط مشخص جامعه ایران را نمایندگی می کند.

از این مقطع به بعد، بخش عمده متون منتشره توسط حکا م ل م را ترجمه آثار آواکیان و حزب کمونیست انقلابی آمریکا، و یا اتصال و تکرار بخش هایی از این آثار در مقالات خود تشکیل می دهد. ارائه نقل قول در انتهای هر مقاله از آنچه تحت عنوان پیش نویس سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران بر اساس الگوی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی آمریکا (نوشته آواکیان) تهیه شده به یک آیین و عادت تبدیل می شود. اما علیرغم همه ترجمه کردن ها و نقل قول آوردن ها و کاپی پیست ها، و علیرغم این ادعا که اسنادی مثل مانیفست، استراتژی و پیش نویس قانون اساسی بیانگر گسستی ایپستمیک و متدولوژیک در حیات حکا م ل م است، همان دیدگاه و رویکرد و روش دیرینه رهبری حکا م ل م [گیریم این بار حسابگرانه تر و البته منحنی تر] همچنان خودنمایی می کند. دکور و واژه ها تغییر کرده اما محتوا و مضمون همان است. هدف از انتشار این اسناد، تحکیم یک نگرش هویت گرای «از ما بهترانی» و یک رویکرد سکتاریستی دگماتیستی «همه چیز دانی» بر بستر ذهنیگرایی است. بزرگ نمایی و بی نظیر معرفی کردن این اسناد، دقیقا یادآور همان نگرش دگماتیستی و سکتاریستی دیرینه ای است که به هنگام تولید و انتشار اسناد کنگره موسس با حدت و شدت بروز کرد. هدف، ارائه تصویر یک تئوری کامل و جامع است که فقط کسی باید پیدا شود و برود پیاده اش کند.

جمع بندی خلاصه مرحله سوم

۱) مرحله سوم، مرحله بحرانی شدن ناگزیر حکا م ل م به علت ناکامی در پیشروی کیفی و کمی تشکیلات و از دست دادن فرصت های مساعد است. این ناکامی، ناکارآمدی و ناتوانی در پیاده کردن اهداف و سیاست های ادعایی، ریشه در نگرش و رویکرد و روش های نادرست حاکم بر تشکیلات و از جمله سر باز زدن از جمع بندی و سنتز انتقادی معضلات دیرینه دارد.

۲) حکا م ل م عام گویی هایش را تکرار می کند و عبارات کلی و کپی بردارانه از سنتز نوین باب آواکیان را بکار می گیرد و جایگزین تحلیل مشخص از شرایط مشخص می کند. اگر تحلیل مشخص از شرایط مشخص در میان نباشد، یعنی مبنایی برای تبیین سیاست های استراتژیکی و تاکتیکی هم وجود ندارد و فرایند تدارک انقلاب هم درست فهمیده نمی شود. مشکل اساسی حکا م ل م مشکلی ریشه دار است: از نظر ایدئولوژیک، توان درک مفهوم رهبری انقلاب اجتماعی و ملزومات تدارک آن را ندارد. هویت گرا و سکتاریست است پس توانایی متحد کردن نیروهای مردمی و توده ها را ندارد. ذهنیگرا و دگماتیست است پس نمی تواند نقشه و برنامه های قابل تحقق و راهگشا طراحی کند. پراگماتیست است پس نه در نظریه ثبات دارد و نه در نقشه. برای حکا م ل م، علیرغم همه ادعاها و تبلیغاتش، بقاء در گوشه ای از صحنه سیاسی به هدفی در خود تبدیل می شود.

۳) ذهنیگرایی و دگماتیسم و پراگماتیسمی که گریبانگیر تشکیلات است به یک جهش قهقرایی منجر می شود. ظاهر خود را به واژه ها و القاب کمونیستی می آراید اما نه فقط به مفهوم وظایف کمونیستی و انقلابی و اجرای آن، قدمی نزدیک نمی شود بلکه در ادامه، در برابر تندبادهای دشواری ها، دچار نوسان می شود. بر مبنای مصالح و منافع روز، به نام های مختلف و بدون اعلام روشن هویت ایدئولوژیک و سیاسی خود در شبکه های اجتماعی فعال می شود و در آنجا مواضعی «حقوق بشری» اتخاذ می کند

و یا از موضع گیری در مقابل مواضع نادرست کسانی که قصد ائتلاف با آنان را دارد چشم پوشی می کند؛ و بدین ترتیب مرزبندی های ادعایی اش بین «چپ و راست» و «اصول خدشه ناپذیر» و «خطوط تمایز» کمونیستی اش را زیر پا می گذارد.^{۳۱}

جمعی از جدادگان از حکا م ل م

شهریور ۱۴۰۰

ضمیمه

نگاهی به اسناد پایه ای اخیر حکا م ل م

حکا م ل م از پلنوم دهم به بعد تلاش کرد اسنادش را طوری تدوین کند که کوچک ترین تفاوتی با متون پایه ای سنتز نوین و آواکیان فرق نداشته باشد. در نتیجه اسنادش پر شده است از عبارات تکراری و افراط در استفاده از واژگان سنتز نوینی. این بازتاب یک روش دگماتیستی و تنگ نظرانه است که به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص و ارائه سیاست و نقشه خاص بر این اساس، به عام گویی بسنده می کند. اساسا آنچه به هر سند و مطلب تئوریک قدرت می دهد و تاثیرش را عمیق می کند، علمی بودن (ماتریالیستی و دیالکتیکی بودن) آن است و جنبه خاص دادن به تئوری با توجه به شرایط مشخص. حکا م ل م اما از خاص کردن تئوری های عام ناتوان است؛ پس می کوشد جای خالی خاص گویی در اسنادش را با شعارها و عبارات تهییجی و آلامیستی (هشدار دهنده) پر کند.

«پیش نوین قانون اساسی...»^{۳۲} و «مانیفست»^{۳۳}

تا آنجا که به تبیین اقتصاد سیاسی جامعه ایران برمی گردد حکا م ل م در سند مانیفست از مواضع گذشته تشکیلات سرسری عبور می کند و مواضع جدیدی را جلو می گذارد. مشخصا هیچ توضیح اقناعی [هیچ پشتوانه تئوریکی] در مورد مفهوم، چگونگی و نقاط عطف در تغییر ساختار نیمه فئودال - نیمه مستعمره به سرمایه داری ارائه نمی دهد. فقط می خواهد گریبانش را از موضع دردسر ساز قبلی رها

^{۳۱} برای نمونه نگاه کنید به لینک های زیر از صفحات اینستاگرامی «ما عصیانگریم»، «قفس را بسوزان» و نیز نشریه «عصیان»:

https://www.instagram.com/p/CPVCcpGhCat/?utm_medium=share_sheet

https://www.instagram.com/p/CNmFHUJBigW/?utm_medium=copy_link

<https://www.peykeiran.com/userfiles/file/Osyan.77..pdf>

<https://cpimlm.org/constitution-page>^{۳۲}

<https://cpimlm.org/about/manifest-2/>^{۳۳}

کند. مانیفست به رفرم های امپریالیستی دوران شاه [تحت عنوان «انقلاب سفید»]^{۳۴} اشاره می کند بی آنکه شواهد، معیارها و مقطع زمانی معین سرمایه داری شدن کشاورزی در ایران را روشن کند. این عدم وضوح و صراحت، غیرمسئولانه است. چرا که صحبت از رد نظرات تئوریک و تحلیلی رسمی حداقل ۵۰ ساله یک تشکیلات مطرح است. بدون بررسی، جمع بندی و سنتز نقادانه نظریات تئوریک گذشته نمی توان یک سیستم فکری شکل گرفته و جا افتاده را تغییر داد و به درک روشنی از مسلط بودن شیوه تولیدی سرمایه داری بر جامعه ایران و مختصات مجموعه روابط تولیدی حاکم دست یافت. بی پاسخ گذاشتن این پرسش که کدام دیدگاه و گرایش و کدام معضل اپیستمیک باعث می شد که اتحادیه کمونیست ها و سپس حکا م ل م به یک تحلیل و تبیین نادرست تئوریک بچسبند، نتیجه ای جز بازگشت گاه به گاه به نتیجه گیری های سابق و تکرار اشکالات مشابه در آینده بر حسب نوسانات و یا ملاحظات سیاسی ندارد.^{۳۵}

همین مشکل در تحلیل از صف بندی طبقاتی جامعه هم بروز می کند. در تبیین «جدید» حکا م ل م، جامعه ایران سرمایه داری است اما «بورژوازی ملی» کماکان همین اطراف است! در اسناد سال های دور، اتحادیه کمونیست ها مشخصا از موجودیت قشری به نام بورژوازی ملی می گفت. خصوصیات و جایگاه اقتصادی این نیروی طبقاتی و انعکاس منافع و سیاست و ایدئولوژی اش در روبنای جامعه را صورت بندی تئوریک می کرد. بعدها حکا م ل م با شناخت از بندهای اقتصادی روزافزونی که سرمایه داران متوسط را به بازار جهانی متصل می کرد و گرایش آشکار این قشر به حفظ وابستگی و سازش (چه با دستگاه حاکم، چه با بورژوازی جهانی) تمایلی به استفاده از ترم بورژوازی ملی نداشت و از امکان برقراری روابط جبهه متحدی با این نیرو حرفی نمی زد. اما اینک دوباره حکا م ل م در مانیفست خود ازیر عنوان «دیگر نیروهای اجتماعی»، بورژوازی ملی را در قالبی جدید به اسم «سرمایه داران کوچک» ریخته و عرضه کرده است: «این قشر بورژوازی با وجود آن که همیشه در معرض فشار از سوی سرمایه داران بزرگ قرار دارد اما حیات و تولید و بازتولیدش وابسته به عملیات سرمایه گذاری سرمایه داران بزرگ و ثبات دولت حاکم است و همین رابطه را با بازار جهانی و انحصارات دارد.» توضیحاتی که مانیفست در مورد خصوصیات و موقعیت «سرمایه داران کوچک» می دهد دقیقا همان هاست که قبلا حکا م ل م در مورد بورژوازی متوسط (ملی) می گفت: «این قشر در بستر اقتصادی به سر می برد که پر از رقابت های حاد و امتیازهای انحصاری

^{۳۴} در سند مانیفست می خوانیم که «کشاورزی عمدتا (تا قبل از انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱) با روابط فئودالی و ارباب - رعیتی اداره می شد، اما امروز توسط روابط سرمایه داری کارمزدی اداره می شود، هر چند جوانبی از شیوه های استثمار پیشاسرمایه داری نیز در این چارچوب، وجود دارد.»

^{۳۵} برای مشاهده ای از این نوسان تئوریک نگاه کنید به لینک زیر که مربوط به بازنشر جزوه ای به قلم مریم جزایری در نقد «کمپین یک میلیون امضاء» و پدیده موسوم به «فمینیسم اسلامی» در شهریور ماه ۱۴۰۰ است:

<https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/07/campaign.pdf>

در بخشی از این جزوه چنین می خوانیم: «گفتمان کمپین در خدمت تجدید ساختار ائتلاف های طبقه ی حاکمه ی ایران است. چنین تجدید ساختاری لازمه تازه نفس کردن دولت سرمایه داری - فئودالی اسلامی در ایران است.» چنین تبیینی از ماهیت دولت طبقاتی حاکم بر ایران، بازگشت به تئوری نادرست و ظاهرا پس گرفته شده از سوی حکا م ل م را معنا می دهد. بر مبنای آن تئوری، ما شیوه تولید هیبریدی ویژه ای در ایران و بسیاری از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم روبرو هستیم و دولت طبقاتی نیز بیان اتحاد و یا آمیزش دو طبقه حاکمه (یعنی سرمایه دار و دیگری فئودال) است. از دو حال خارج نیست، یا رهبری حکا م ل م هنگام بازنشر این جزوه، موضوع تبیین طبقاتی دولت و درستی یا نادرستی آن برایش علی السویه بوده و نیازی به اشاره توضیحی یا تصحیحی در مورد این موضع غلط و کهنه تئوریک ندیده است. یا اینکه در ذهن رهبری، آن موضع کهنه کاملا جا خوش کرده و تبیین های «نوبن» در اقتصاد سیاسی اش را جدی نباید گرفت.

است و نسبت به بورژوازی بزرگ و انحصارات خارجی احساس انزجار دارد. اما بیشتر از انقلاب پرولتری و کمونیست ها هراسان است. این قشر، به لحاظ سیاسی همیشه توهمات یک "سرمایه داری از نوع دیگر" را دارد که "برابری" را رعایت کند و مانع از نابودی آن ها شود. «مانیفست ادامه می دهد: «امکان دارد که با رشد و گسترش انقلاب کمونیستی، بخشی از این ها با انقلاب همراه شده یا به موضع بی طرفی رانده شوند. سیاست خنثی کردن این قشر برای جلوگیری از در هم شکسته شدن انقلاب و نیروهای بنیادین انقلاب ضروری است. به علاوه، پس از استقرار دولت سوسیالیستی، تا مدتی، برای بازسازی اقتصاد نیاز به بخشی از این قشر خواهد بود.» این نتیجه گیری سیاسی معنایی جز این ندارد که حکا م ل م برای بخشی از طبقه بورژوازی در ایران سرمایه داری و نظام گلوبالیزه، پتانسیل همراهی با انقلاب سوسیالیستی قائل است و بر این اساس، از همین اینک به ضرورت در پیش گرفتن سیاست خنثی سازی و برخورد دوگانه به این قشر و احتمالا نیاز به آن ها در «بازسازی اقتصاد» می اندیشد. بنابراین هدف از نامگذاری جدید (سرمایه دار کوچک به جای سرمایه دار متوسط) در اسناد حکا م ل م هیچ نیست جز پاک کردن فرصت طلبانه و شرمگینانه مهر گذشته از پیشانی تحلیل های «جدید» و فرار از پرسش ها و انتقادات دیگران.

معضل سند مانیفست حکا م ل م اما، یک معضل تئوریک نیست و به نام گذاری یا فرمولبندی مبهم مقولات اقتصاد سیاسی محدود نمی شود. مشکل این سند (از جمله عدم صراحت، ابهام و اشکال در فرمولبندی هایش) به تصویر و درکی که از جامعه آترناتیو (سوسیالیسم) و جنبه طبقاتی انقلاب اجتماعی دارد برمی گردد. برای مثال، در بخشی از مانیفست که به قشرهای روستایی می پردازد چنین می خوانیم: «دهقانان فقیر و بی زمین، در صدی از روستائیان به ویژه در مناطق محروم را تشکیل می دهند که به لحاظ موقعیت مادی شان، متحدین نزدیک انقلاب پرولتری اند.» در صدی؟! چند درصد؟ اگر دهقانان بی زمین و یا کشاورزان فقیر 30 درصد جامعه روستایی را تشکیل دهند یا 3 درصد، آیا هیچ تاثیر یا تغییری در برنامه ریزی اقتصاد نوین ایجاد نمی کند؟ آیا وزن طبقاتی قشرهای روستایی (و مهم تر از آن، درجه متغیر و متحول بودن شان) در محاسبات استراتژیک برای کسب قدرت سیاسی جایی ندارد؟ این رویکرد غیرعلمی و سرسری مانیفست به «درصدها»، کاملا ربط دارد به نظر نداشتن در مورد مسئله ارضی در ایران. حکا م ل م در برنامه مصوبه کنگره موسس از شعار «زمین به کشتگر» می گفت؛ اما حالا نمی داند چه شعاری را باید جلو بگذارد. بی دلیل نیست که در مانیفست خود، «طرح مالکیت های زراعی و برنامه تقسیم اراضی» را به مصوبات مجلس موسسان در آینده ای نامعلوم موکول کرده است. کاری که مشخص نیست بر اساس کدام تجزیه و تحلیل طبقاتی یا کدام مصلحت سیاسی انجام خواهد گرفت.

درک نادرست و ناروشن حکا م ل م از رابطه تناسب قوای طبقاتی با انقلاب سوسیالیستی (که گاه به گاه در اسناد این تشکیلات، انقلاب کمونیستی نام می گیرد) در بخش مربوط به ستم جنسیتی نیز منعکس می شود. در آنجا می خوانیم: «ستم بر زن محدود به طبقه اقتصادی خاصی نیست و به طور عام در میان زنان کشتی به سمت تغییرات رادیکال و انقلاب سوسیالیستی را ایجاد می کند. بر پایه این واقعیت مادی و عینی، می توان و باید بسیاری از زنان قشرهای گوناگون طبقاتی را به این واقعیت آگاه کرد که با مطالبات و افق برابری و دموکراسی نمی توان زنان و جامعه را از این ستم رها کرد و انقلاب کمونیستی تنها بدیلی است که راه را برای ریشه کن کردن این ستم باز می کند.» حکا م ل م ظاهرا از این تحلیل درست حرکت می کند که «ستم بر زن محدود به طبقه اقتصادی خاصی نیست»؛ اما بلافاصله به یک نتیجه گیری نادرست می رسد: [این واقعیت] «به طور عام کشتی به سمت انقلاب سوسیالیستی در میان زنان ایجاد می کند.» در اینجا حکا م ل م مرزبندی های طبقاتی و منافع طبقاتی متضاد را که جنسیت بردار نیست، کمرنگ کرده است. از این واقعیت که شیوه تولید سرمایه داری با روابط پدر/مردسالارانه پیوندی تنگاتنگ دارد به این نتیجه گیری نادرست رسیده که کلیت زنان [از جمله زنان طبقه بورژوازی] تمایل به انقلاب سوسیالیستی دارند. درک حکا م ل م از «کشتی به سمت انقلاب سوسیالیستی» یک ایراد دیگر هم دارد و آن نگاه خارج از زمان و مکان به سوسیالیسم است. بدون در نظر گرفتن تاثیرات سیاسی و ایدئولوژیک شکست انقلابات سوسیالیستی در قرن بیستم بر جامعه بشری از جمله بر زنان، و بدون در نظر گرفتن مخدوش شدن

مفهوم و تصویر سوسیالیسم، صحبت از کشش به طور عام به انقلاب سوسیالیستی، بی پایه است. تزریق خوشبینی به خود است. حتی در میان نیروهای چپ که از سوسیالیسم صحبت می کنند، درک یکسان و منسجمی وجود ندارد و درک های «دولت رفاهی» از سوسیالیسم [از جمله در مورد شرایط زنان جامعه] رایج است. این نوع بحث از «کشش زنان به سمت انقلاب سوسیالیستی» خیلی شبیه به «گرایش ذاتی کارگران به سوسیالیسم» نزد کارگریست ها است.

یک جنبه بارز دیگر اسناد حکام ل م، ساده انگاری و ذهنیگرایی در مورد نحوه پیشرفت تحولات در جامعه سوسیالیستی و انجام گسست های عظیم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است. برای مثال، سند «پیش نوین قانون اساسی...» به موضوع «گسست از چارچوب نظام جهانی سرمایه داری در اولین گام ها» بعد از کسب قدرت سیاسی می پردازد بی آنکه اشاره ای به معنی این گسست داشته باشد و رئیس روابط بین المللی دولت سوسیالیستی نوین را با دنیایی که کماکان سرمایه داری - امپریالیستی است ترسیم کند. بنابراین، «گسست» در حد یک شعار باقی می ماند. این به ویژه هنگامی به چشم می آید که این سند از «تعطیل صنعت نفت» می گوید. استدلال این است که دولت سوسیالیستی نمی خواهد با تولید و صدور نفت شریک «جنایت علیه بشریت» باشد: «قطع شاهرگ هایی که اقتصاد ایران را به طور تبعی در اقتصاد سرمایه داری جهانی ادغام و حیات روزمره اقتصاد و معیشت مردم را وابسته به شبکه مالی و تجاری جهانی می کند. به ویژه صنعت استخراج و صادرات نفت.» «قراردادهای بین المللی نفتی با شرکت های بین المللی لغو می شوند. بدین ترتیب یک عامل تعیین کننده در روابط سلطه نظام نوسانات قیمت نفت در بازار بین المللی از بین می رود. با این اقدام، ایران دیگر شریک جرم نظام سرمایه داری جهانی که سوخت فسیلی را تبدیل به جنایت علیه بشریت کرده است، نخواهد بود. جمهوری سوسیالیستی ایران هرگز وارد چنین جنایتی نخواهد شد و با آن در مقیاس جهانی مقابله خواهد کرد. این اقدام، برای از بین بردن "اقتصاد نفت محور" تعیین کننده است.»

مساله ای که حکام ل م بی پاسخ می گذارد چگونگی قطع رابطه تحت سلطگی و وابستگی به نظام جهانی است. سوال این است که دولت سوسیالیستی بعد اینکه با یک فرمان تصمیم گرفت نفت را استخراج و صادر نکند، کدام منابع انرژی را جایگزین سوخت فسیلی خواهد کرد؟ چون به هر حال برای گرداندن چرخ تولید و خدمات در جامعه سوسیالیستی نیاز به منابع انرژی است و احتمالاً بخشی از این نیاز باید با رجوع به بازار جهانی تامین شود که کماکان تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی خواهد بود. بدون مشخص کردن این منابع و راه های دستیابی به آن، دست کشیدن از استخراج و استفاده از سوخت فسیلی در حد یک ادعا و شعار باقی خواهد ماند. به ویژه آنکه سند «پیش نویس قانون اساسی...» واژه «هرگز» را بکار برده و به احتمال وجود یک دوره ناگزیر برای گذار از این منبع به منابع دیگر حتی اشاره هم نکرده است. به علاوه معلوم نیست حکام ل م صنعت نفت را تعطیل می کند چون نمی خواهد شریک جرم نظام جهانی در جنایت علیه بشریت باشد و گامی در راه حل معضل زیست محیطی گرمایش زمین بردارد؟ یا اینکه نمی خواهد اقتصاد کشور، نفت - محور باقی بماند و از نوسانات ناشی از وابستگی به بازار بین المللی رنج ببرد؟ طبعاً از نیرویی که داعیه مبارزه با تخریب گسترده محیط زیست تحت نظام جهانی سرمایه داری و تلاش در جهت مهار گرمایش زمین را دارد انتظار می رود که در درجه اول به زمینه ها و نتایج این فرایند در جامعه بپردازد و حداقل نشان دهد که متوجه برجسته ترین و محتمل ترین خطرات ناشی از این فرایند هست. اما حکام ل م در بخش های محدودی از اسناد خود که به مساله محیط زیست اختصاص دارد، هیچ اشاره ای به معضل عظیم خشکسالی و بحران بی آبی در فلات ایران و بخش های مهمی از کشورهای همسایه و عواقب اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ناگزیر آن ندارد.

تا آنجا که به سیاست در قبال نفت مربوط می شود باید تاکید کنیم که اگر یک دولت سوسیالیستی واقعی اراده کند یک شبه، دیگر از سوخت فسیلی استفاده نکند (نه اینکه میزان استفاده از سوخت فسیلی را کاهش دهد و همزمان استفاده از منابع متنوع را آغاز کند)

احتمالا مجبور خواهد شد بندهای وابستگی به نظام جهانی را به شکل دیگری بپذیرد. مثال به خرید انرژی هسته ای از کشورهای دیگر رو بیاورد و یا درهای اقتصاد را به روی فن آوری صادراتی تولید انرژی آلترناتیو از مراکز پیشرفته صنعتی باز کند. این فقط گوشه ای از پیچیدگی ها و نادانسته هایی است که پشت موضع اوتوپییستی - پوپولیستی «پیش نویس قانون اساسی...» و «مانیفست» و ژست «همه چیزدان» بودن حکما م ل م پنهان شده است.

سند استراتژی و راه انقلاب

معضلاتی که بر بخش تحلیل از ساختار جامعه و تحولات ضروری در سند مانیفست سایه افکنده، یعنی ذهنیگرایی و تظاهر به جامع و کامل بودن، در سند استراتژی و راه انقلاب حکما م ل م هم به چشم می آید. سند استراتژی، جایگزینی است برای بخش راه انقلاب در اسناد مصوبه کنگره موسس که قاعدتا با نگاهی نقادانه به طرح الگوبردارانه قبلی و تز «محاصره شهرها از طریق روستا» تدوین شده است. بنابراین در سند جدید، خبری از «ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی» یا «مناطق مورد مشاجره و سیال» و نقش ویژه حاشیه های شهرهای بزرگ در جنگ انقلابی [با رجوع به تجربه حزب کمونیست پرو در ادامه الگوی چین] نیست. دیگر کلامی از مساله ارضی به عنوان یکی از محورهای اصلی پیشبرد جنگ خلق و قشرهای دهقانی به عنوان ستون فقرات این جنگ در میان نیست. در عین حال، حکما م ل م یک رشته تعاریف و احکام عام را شاخ و برگ داده و تحت عنوان استراتژی یا راه انقلاب ایران روی کاغذ آورده است: «ضرورت قهر و جنگ انقلابی»؛ «ضرورت نیروی مسلح انقلابی»؛ «درازمدت بودن جنگ و تکامل ناموزون جنگ انقلابی».

اما به محض اینکه سند استراتژی می خواهد از کلی گویی و عام گویی فراتر برود و مشخص، به روز و کاربردی صحبت کند، ناروشن بودن، غیرعملی بودن و روی هوا بودنش آشکار می شود. برای مثال، حکما م ل م حکم می دهد که «تظاهرات خیابانی یا اعتصاب سراسری و حتی عملیات پراکنده نظامی هرگز قادر به تحقق چنین هدفی [سرنگونی دولت دیکتاتوری بورژوازی] نیست. این امر از طریق یک جنگ انقلابی امکان پذیر است» و ادامه می دهد «جنگ ما نمی تواند به شکل قیام مسلحانه در مراکز قدرت دشمن و تصرف فوری قدرت سیاسی شروع شود». اما بلافاصله برای اینکه مبدا حرفش غلط از آب در بیاید، اضافه می کند: «ممکن است وضعیتی استثنایی پیش بیاید که نیروی انقلاب تحت رهبری حزب پیشاهنگ بتواند دست به قیام در مراکز قدرت و تصرف فوری قدرت سیاسی بزند. حتی اگر چنین استثنائاتی به وجود بیاید، پس از قیام موفقیت آمیز و استقرار دولت نوین، انقلاب وارد یک پروسه جنگ داخلی با بازمانده نیروی دشمن و انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی که احتمالا به میدان می آیند، خواهد شد.»

حکما م ل م با وارد کردن «یک وضعیت استثنایی» به بحث استراتژی و احکام و اصول و الگویی که برای آن ترسیم کرده، در واقع زیر آب سند راه انقلابش را می زند. با منطق استثنائات، می توان یک وضعیت استثنایی را با استثنایی دیگر تکمیل می کرد. مثلا ممکن است بعد از آن قیام مسلحانه پیروزمند استثنایی، وضعیتی پیش بیاید که بازمانده نیروی دشمن و انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی هم به عللی به میدان نیایند؛ بنابراین جنگ داخلی هم در کار نباشد. منطق حاکم بر سند استراتژی، راه را بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص، شناخت ناشناخته ها در پراتیک انقلابی و کشف مسیر کسب قدرت سیاسی می بندد. برای روشن تر کردن این معضل اساسی سند استراتژی، کافی است بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط جامعه ایران و منطقه به یک دورنمای محتمل بپردازیم. منظور ما از تحلیل مشخص، رجوع قالبی و کتابی به یکسری آمار و ارقام، یا پیش بینی وقوع و تکرار رویدادها و برآمدهای مشابه نیست. امروز با پدیده تخریب محیط زیست و تبعات آن (مشخصا بحران بی آبی) روبرویم. مهاجرت های بیسابقه و گسترده از نواحی بی آب و غیر قابل سکونت در مناطق جنوبی و غربی کشور به سمت مرکز پیشاپیش آغاز شده است و این روند نه فقط ایران که بسیاری از کشورهای و مناطق همسایه را هم در بر می گیرد. دورنما چنان تیره و تار است که حتی بخشی از سرمایه داران بخش کشاورزی، سرمایه های شان را از کشور خارج کرده و در بخش های آتیه دار کشاورزی در کشورهای همسایه فعال کرده اند. طی ۱۵ تا

۲۰ سال آینده، چند استان مهم و پر جمعیت کشور خالی از سکنه خواهد شد. این تغییر و جابجایی عظیم اجتماعی، نتایج سیاسی غیرقابل پیش بینی در پی خواهد داشت. آنچه با قطعیت می توان گفت احتمال بروز بی ثباتی های شدید، تلاطم و درگیری (نه فقط میان حاکمیت و مردم بلکه در بین بخش های از مردم) است. چنین فرایندی، محور به راه انداختن جنگ انقلابی، نیروهایی که پتانسیل پیوستن فوری به آن را دارند و جغرافیای برپایی چنین جنگی را بسیار متفاوت از الگوها و طرح های ذهنی و پیشینی، مطرح خواهد کرد. آنچه در سند حکام ل م به عنوان استثناء مطرح شده می تواند به قاعده تبدیل شود و همزمان با خیزش های پیاپی و برخورد های قهرآمیز، امکان و ناگزیری دست زدن به جنگ در مناطق حاشیه ای از هم گسیخته را در برابر نیروهای انقلابی و ضد سیستم قرار دهد.

اما سند استراتژی هیچ توجه و نگاهی به اینگونه روندهای مشخص و احتمالات واقعی ندارد و به تصویر راکد و جامد و عامی که خود از فرایند تدارک انقلاب ترسیم کرده، چسبیده است. برای حکام ل م همین حد از ادعا و کلی گویی کفایت می کند که: «استراتژی انقلاب در ایران و جنگ برای استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی از همان ابتدا، انترناسیونالیستی است. همین کیفیت، ایران سوسیالیستی را تبدیل به پایگاهی برای این گذار تاریخی - جهانی عظیم خواهد کرد.» تاکید بر اینکه استراتژی «از همان ابتدا» انترناسیونالیستی است هیچ معنی مشخصی ندارد و معلوم نیست در عمل چه تفاوتی ایجاد می کند با زمانی که «از ابتدا» چنین نیست. تا به حال، هر نیروی مدعی کمونیسم که جنگی را رهبری کرده همزمان خود را انترناسیونالیست هم معرفی کرده است. تا وقتی که معنی عملی این ادعا روشن نشود، در حد حرف باقی می ماند. سوالی که سند استراتژی به آن نمی پردازد و پاسخ مشخصی به آن نمی دهد این است که اگر ارتش انقلابی تشکیل شد و در منطقه یا مناطقی جنگش را پیش برد آیا فراتر از مرزها هم خواهد رفت و برای پیشبرد انقلاب در کشوری دیگر هم خواهد جنگید یا نه؟ مثلاً در منطقه کردستان، به مثابه «یک ارتش انترناسیونالیست» عمل خواهد کرد؟ یا نه، محدودیت و فشارهایی که چنین حرکتی می تواند روی پیشبرد جنگ انقلابی در ایران داشته باشد را در محاسباتش در نظر خواهد گرفت؟ این یک سوال (تضاد) واقعی است که دیر یا زود در برابر هر نیروی درگیر جنگ انقلابی با قدرت حاکم قرار خواهد گرفت.

اینکه سند استراتژی پا بر زمین ندارد، برخاسته از جدی نگرفتن مساله کسب قدرت سیاسی از سوی حکام ل م، علی السویه دیدن ترسیم چنین دورنمایی در فعالیت های جاری تشکیلات، و ناتوان دیدن خود از تدارک و رهبری چنین فرایند پیچیده و ناشناخته ای است. بی جهت نیست که در سند استراتژی با تصویری از نحوه به راه افتادن جنگ انقلابی روبرو می شویم که به خواب و خیال می ماند. حکام ل م می گوید: «این که توده های مردم از حزب و برنامه انقلاب و نقشه راه ما با خبر باشند، این که بخش قابل توجهی از آن ها حامی "مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران" شده و حاضر باشند از همین امروز به طور سازمان یافته برای این برنامه و هدف مبارزه کنند، مهم ترین عامل در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی است.» توده های مردم، عبارت کشار و قابل تفسیری است. سنگ بزرگی است نشانه زدن. باخبر بودن این توده ها از «برنامه انقلاب و نقشه راه» حکام ل م، احاله دادن شروع جنگ انقلابی به وضعیتی قریب به ناممکن است. این حرف در بهترین حالت، یک درک بطئی و پداگوژیک از «فاز سیاسی» تدارک جنگ را بازتاب می دهد. حکام ل م مهم ترین عامل در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی را این می داند که یکم، توده های مردم از وجود این تشکیلات و برنامه انقلاب و نقشه راهش با خبر باشند. دوم، بخش قابل توجهی از این مردم حامی سندی با مضمون مانیفست شده باشند [یعنی همین سند ناروشن و مغلوطی که به بخش هایی از آن پرداختیم]. و نه فقط این؛ که توده های مردم حاضر شده باشند به طور متشکل برای این برنامه و هدف مبارزه کنند. وقتی چنین شرایطی ایجاد شد، آن وقت می شود جنگ انقلابی را آغاز کرد. در هیچ جای دنیا، هیچ نیروی انقلابی رهبری کننده ای (منظور فقط کمونیست ها نیست) نتوانسته با چنین الگویی جنگ انقلابی را آغاز کند. درجه تدارک سیاسی و سازماندهی لازم برای جنگ های انقلابی گوناگونی که تاکنون رخ داده، یک عامل ثابت و یکسان نبوده و شروع چنین

جنگ هایی نیز نتیجه تاثیر متقابل رویدادهای گوناگون و نیز اتفاقات و بخت های تاریخی بوده است. انعطاف پذیری در برنامه ریزی عملی، مهارت و توان ابتکار عمل و ریسک و استقبال از تصادف هم در تشخیص مقاطع و فرصت های مناسب برای شروع جنگ، نقش تعیین کننده دارد. انباشت قوا و گسترش یک حزب انقلابی، از جمله «با خبر شدن» توده های مردم از وجود و حضور موثر آن و آشنایی با ایده ها و اهدافش نیز در چنین پروسه ای ممکن می شود. مفاهیمی مثل «تسریع در حین انتظار»، «سه تدارک» [آماده سازی توده ها، آماده سازی حزب و آماده سازی عرصه سیاسی] و «با قدرت جنگیدن و متحول کردن مردم با هدف انقلاب» در پیشبرد چنین پروسه ای معنای مادی پیدا می کند. این ها مفاهیم و اصطلاحاتی است که باب آواکیان در مبحث کمونیسم نوین فرموله کرده و حکا م ل م هم مرتبا تکرارش می کند، بی آنکه درک صحیح و عمیقی از آن ها داشته باشد.

واقعیتی که سند مانیفست حتی به آن نزدیک هم نمی شود این است که راه انقلاب ایران تابع تغییرات عینی در وضعیت جامعه و منطقه و دنیا و عوامل جدیدی است که ما را با شرایطی متفاوت از دوران انقلابات پرولتری قرن بیستمی روبرو کرده است. اگرچه از تجارب گذشته جنبش های انقلابی و سیاست های جنگی پرولتاریا می توان و باید در ترسیم راه انقلاب در شرایط نوین استفاده کرد اما چنین کاری فقط در صورتی راهگشا است که مفهوم و دامنه و عمق تغییر و تحولات در شرایط و روابط دنیا و اهمیت پیشروی های پراتیک انقلابی در این دنیای تحول یافته برای گذر از آب های ناشناخته درک شود. سند استراتژی به جای اینکه پشتوانه ای تئوریک برای سازماندهی جنگ انقلابی فراهم کند، صرفا به کار پر کردن و پتیرین تشکیلاتی می آید که می خواهد خود را «همه چیز دان» معرفی کند.

مشتاقانه منتظر نظرات انتقادی و تکمیلی شما در مورد این متن هستیم.

نشانی ما: remove2018@gmail.com